

پیام فدایی ۱۹۰

ارگان چریکهای فدایی خلق ایران

دوره جدید، سال بیستم

فروردین ۱۳۹۴

سرمقاله

درسهای از "تفاهم لوزان"

... از هر زاویه ای که به پروژه اتمی جمهوری اسلامی بنگریم خواهیم دید که در طول سالها از بابت پیشرفت این پروژه میلیاردها دلار از سرمایه های مملکت که می توانست در خدمت کاهش فقر و فلاکت وحشتناک مردم قرار گیرد، به کیسه سرمایه داران جهانی ریخته شد و در عوض مردم تحت ستم ما مجبور به تحمل بار کمرشکن تحریمهایی شدند که به دلیل این برنامه ها بر ایران تحمیل شد. بنا به برخی آمار منتشره در نتیجه ماجراجویی های اتمی جمهوری اسلامی و نتایج تحریمها علاوه بر تمامی خسارات جانی و روحی و رنج و درد وارده بر مردم ما که با هیچ معیاری قابل اندازه گیری نیست، حداقل حدود ۲۰۰ میلیارد دلار به طور مستقیم و غیر مستقیم به اقتصاد ایران ضرر وارد شده است. مذاکرات و توافق نامه لوزان را باید با توجه به ماهیت وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی مورد بررسی قرار داد. در این صورت خواهیم دید که چگونه بندهای اسارتی که پروژه اتمی رژیم با آغاز این پروژه و کانالیزه کردن آن در مسیر مورد دلخواه امپریالیستها بر دست و پای کارگران و زحمتکشان ما بست، هم اکنون نیز در پرتو نتایج توافق لوزان می رود تا هر چه شدید تر در مسیر تامین همان منافع بر حیات و هستی مردم ما محکم تر گردد ... صفحه ۲

جاودان باد خاطره سترگ جان باختگان فروردین ماه چریکهای فدائی خلق ایران



... آن ها که رفته اند

آن ها که راه را با خون خود

از غبار کهنه ستردند

آن ها که شلیک گلوله هاشان

کفتارها را از خواب خوش پرا ند

راه را بر ما گشودند.

اینک

راه پیش پای ماست...

بخشی از شعر "بهار می رسد از راه"

سروده رفیق غزال (پری) آیتی

غزال سرخ ما!

اشرف دهقانی

به یاد گرامی چریک فدائی خلق، رفیق پری (غزال) آیتی!

غزال خود با زندگی سراسر مبارزاتی اش و با مرگ زندگی آفرینش، به عنوان یک کمونیست فدائی همراه دیگر زنان چریک فدائی خلق حقیقتاً چهره نوینی از زن به جامعه ارائه داد؛ چهره ای که نه در سنت های دست و پاگیر باقیمانده از اعصار گذشته جای دارد و نه در فرهنگ تحمیلی بورژواها و مرتجعین کنونی حاکم بر ایران. غزال با زندگی و مرگ سرخ خود، چهره یک زن کمونیست را به تصویر کشید و سرود حیات بخش یک چریک فدائی خلق را نواخت. او در کنار زنان و مردان کمونیست فدائی با رزم دلیرانه خویش به سهم خود واقعیت یک چریک فدائی خلق، یک انسان کمونیست که دشمن هرگونه ستم و استثمار و جهل و خرافات در جامعه می باشد، کسی که برای آزادی و سعادت انسانها می جنگد و در تمام عرصه های مبارزه - از کارهای پشت جبهه ای گرفته تا رزم مسلحانه - حضور فعال دارد را به جامعه شناساند. صفحه ۵

تقویت توان نظامی و اطلاعاتی

ژاپن توسط دولت استرالیا

... سازمان جاسوسی مخوف ژاپن و پلیس مخفی این کشور پس از جنگ جهانی دوم و اشغال این کشور توسط آمریکا، منحل شدند. اما همکاری های اطلاعاتی و جاسوسی دولت ژاپن با سازمان جاسوسی آمریکا در چهارچوب چندین سازمان و دستگاه دولتی (مانند وزارت امور خارجه، اداره پلیس ملی، سازمان جاسوسی و امنیت ملی) ادامه پیدا کرد. همچنین در طول دو دهه گذشته سیاست جدیدی مبنی بر تأسیس یک سازمان جاسوسی واحد در ژاپن، مطرح شده است. تشکیل سازمان جاسوسی جدید، وابستگی دولت ژاپن به دستگاه جاسوسی آمریکا و دیگر کشورها که در دوران جنگ سرد بوجود آمد را کاهش خواهد داد صفحه ۱۶

دوازده فروردین، سالروز تاسیس

جمهوری دار و شکنجه!

... آخوند خمینی، به عنوان یکی از اولین تجربه امپریالیست ها در بقدرت رساندن بنیاد گراهای اسلامی در خاورمیانه، ماه ها قبل از آن، این اطمینان خاطر را به آن ها داده بود که منافع آن ها، منافع اوست و دفاع از مناسبات سرمایه داری و سرمایه داران را دفاع از منافع خود می دید. و برای این دفاع، حفظ ارتش را متعهد می شد. او هم چنین سرکوب کمونیست ها و آزادیخواهان را متعهد شده و برای نشان دادن صداقت خود در این تعهد، تاریخ دشمنی خود را با کمونیسم و کمونیست ها را نشان می داد. به همین دلیل هم توسط امپریالیست ها به عنوان بهترین آلترناتیو انتخاب شده و بدین ترتیب با تبلیغات گسترده به قدرت دست یافت صفحه ۱۴

در صفحات دیگر

- در باره "تفاهم" هسته ای اخیر ۱۱
- خاطره ای از مراسم بزرگداشت رفیق بهروز دهقانی ۱۲
- جنایت شکنجه و سوزاندن یک زن در افغانستان ۱۳
- خاطره ای از بساط کتاب ۱۵
- تصویری که قلب توده ها شد ... ۱۷
- چریکهای فدائی خلق و بختک
- حزب توده خائن (۱۳) ۱۸

پروژه هسته ای رژیم و "لولو خورخوره اتمی" جمهوری اسلامی بود که در طول سالهای اخیر با طرح "خطر" ناشی از یک "ایران اتمی" برای "اسرائیل" و سایر کشورهای منطقه، به عنوان یک پارامتر مهم، بخشا در خدمت امر توجیه لشکرکشی های آمریکا به منطقه خلیج فارس و تشدید حضور نظامی مستقیم ارتشهای امپریالیستی قرار گرفت. و بالاخره این تداوم و پیشرفت برنامه های اتمی جمهوری اسلامی و تبلیغات و عریده کشی های مقامات جمهوری اسلامی حول این پروژه بود که با دامن زدن و تشدید مسابقه تسلیحاتی در بین کشورهای منطقه، آمریکا را قادر کرد پروژه "مینی اتمی" کردن سایر کشورهای منطقه که معنایش باز شدن یک بازار پر نعمت و جدید برای انحصارات جنگی بود را در دستور کار قرار دهد.



در عمل هدفی جز پیشبرد و تحقق منافع بزرگترین سرمایه داران جهانخواه بین المللی و قدرتهای امپریالیستی را تعقیب نکرده است.

با اعلام نتیجه مذاکرات لوزان، مقامات دولت آمریکا از امضای این توافق نامه به عنوان یک رویداد "تاریخی" و یک "توافق خوب" برای آمریکا و متحدینش نام برده اند که گویا با جلوگیری از دستیابی ایران به "سلاح اتمی" (۱) به "امنیت و ثبات" منطقه کمک خواهد کرد. این اظهارات محیلانه در مورد به اصطلاح دلسوزی و حمایت آمریکا از برقراری ثبات و امنیت در خاور میانه در شرایطی ست که درست به موازات همین مذاکرات و در کوران همین تبلیغات، امپریالیسم آمریکا با استفاده از گروه دیگری از سگان زنجیری خویش در منطقه یعنی دار و دسته "دولت اسلامی" و حاکمین عربستان، به منظور تامین منافع خود، بدون وقفه در حال کشتار مردم بی گناه و گسترش وحشیانه شعله های خانمانسوز جنگهای تبهکارانه بیشتر و ایجاد ناامنی و بحران سازی فزاینده در سوریه و عراق و یمن و در کل منطقه می باشد.

از سوی دیگر تا آنجا که به ادعاهای مقامات فریبکار جمهوری اسلامی در مورد "پیروزی هسته ای ایران" و توافق "بُرد-بُرد" و "لغو تحریمها" در مذاکرات لوزان باز می گردد، عمق پوچی و عوامفریبانه بودن این ادعاها آنقدر هویداست که شاید کمتر نیاز به تاکید داشته باشد. رژیمی که در زمانی که چهارنعل در حال ریختن پول مملکت در تنور پروژه اتمی بود، قطع نامه های سازمان ملل را "کاغذ پاره" می نامید و مدعی می شد که قطار اتمی اش "ترمز" ندارد، به جایی رسید که با خواری و خفت تمام مجبور شد تا در راستای تحقق سیاستهای فعلی اربابان جهانی اش در لوزان به یک شکست بزرگ تن داده و ناچار به پذیرش هر آنچه شود که قدرتهای جهانی مطابق همان "کاغذ پاره ها" بر وی دیکته کردند. "ترمز" ایجاد شده و ابعاد خفت و خواری در

امضای چهارچوب توافق نامه بین قدرتهای موسوم به ۵+۱ با جمهوری اسلامی که به "تفاهم نامه لوزان" معروف شده و طوفان تبلیغات عوامفریبانه ای که از هر دو سو در باره اهمیت و نتایج این رویداد براف افزاده، بستری ست که با کنکاش در آن می توان یکبار دیگر به عمق ماهیت ضد مردمی و وابسته رژیم جمهوری اسلامی پی برد.

امضای تفاهم نامه لوزان که ظاهرا قرار است در مذاکرات ماه های آتی به یک چهارچوب قراردادی تبدیل گردد، نقطه عطفی در پرونده هسته ای جمهوری اسلامی ست که نشان می دهد چگونه این رژیم با آغاز یک پروژه هسته ای ضد مردمی در دهه ۸۰ میلادی و پیشبرد پیگیرانه آن در چهارچوب خطوطی که امپریالیستها در مقابل آن قرار داده بودند، برغم همه مخالفتهای عمومی، صد ها میلیارد دلار از منابع و پولهای متعلق به کارگران و خلفهای تحت ستم ایران را مستقیم و غیر مستقیم نهایتا به جیب انحصارات و قدرتهای امپریالیستی ریخت و سرانجام نیز باز هم تحت شروط دیکته شده همان قدرتها به طرز خفت آوری به ختم رسوای برنامه های خویش تا این مقطع تن داد؛ با این تفاوت که در مرحله فعلی از این پرونده شرایطی فراهم شده تا زیر نام "راستی آزمایی" و "ضرورت کنترل بین المللی" بر برنامه های هسته ای جمهوری اسلامی، در یک دوره طولانی، بزرگترین سرمایه داران خونخوار و استعمارگران جهانی، فرصت دیگری پیدا کنند تا همچون گذشته اینبار زیر نام نظارت بر برنامه هسته ای همچنان گلوی مردم ایران را در چنگالهای خود بفشارند و آنها را از کانال جمهوری اسلامی هر چه بیشتر غارت نمایند. به این ترتیب نگاهی به چگونگی آغاز و فرجام پروژه هسته ای جمهوری اسلامی (تا این مقطع) پیش از هر چیز نشان دهنده ماهیت رژیمی ست که تا مغز استخوان به امپریالیستها وابسته بوده و در تمام سیاستهای داخلی و خارجی خود منجمله در "پروژه هسته ای"

این رابطه در صحنه سیاسی کشور ما در انظار بخش مطلق توده های مردم و در سیل جوکهای که در شبکه های اجتماعی هنگام مسخره کردن رژیم براف افزاده بسیار آشکار و انکار ناپذیر است. انعکاس این واقعیت را می توان بخشا حتی در میان برخی از نیروهای طبقه حاکم دید که از دستاوردهای مذاکراتی نمایندگان رژیم به عنوان قرارداد "لوزان چای" (اشاره به قرارداد استعماری ترکمنچای در زمان قاجار) نام می برند. همچنین در کوران عوامفریبی ای که در بوقهای تبلیغاتی براف افزاده و در آن بیشمارانه از عناصر و مهره های ضد ملی و ضد خلقی ای چون ظریف به عنوان "مصدق زمان" یاد می شود، بخشی از طبقه حاکم را می بینیم که با احساس خطر از نتایج تغییر احتمالی شرایط برای منافعشان جلوه ای از ماهیت این توافق را به نمایش می گذارند و صراحتا مطرح می کنند که رژیم شان، جمهوری اسلامی در لوزان "اسب زین شده" داد تا در مقابل "افسار پاره" تحویل بگیرد.

از سوی دیگر شدت رسوایی و فریبکاری که جمهوری اسلامی هنگام پذیرش بی چون و چرای شرایط دیکته شده آمریکا و شرکا در مذاکرات لوزان به خرج داده تا جایی آشکار است که محتوای بیانیه صادر شده در مورد توافق مورد بحث از طرف این رژیم (به زبان فارسی) در موارد اساسی تا حد زیادی با متن انگلیسی و فرانسوی منتشر شده از سوی ۵+۱ فرق دارد.

نظری اجمالی به محتوای "تفاهم نامه" مشترکی که بر خلاف نام پرمطمراقش از سوی قدرتهای جهانی به طور یک جانبه به جمهوری اسلامی دیکته شده نشان می دهد که بر خلاف فریاد های "پیروزی" جمهوری اسلامی در این مذاکرات، چیزی جز شکست نصیب دیکتاتوری حاکم نشده است. مطابق مفاد توافق لوزان، تعداد سانتریفیوژهای ایران از ۱۹۰۰۰ کنونی به ۶۱۰۴ دستگاه کاهش خواهد یافت و در ۱۰ سال آینده تنها ۵۰۶۰ عدد از این

کشی و جنگ خونین و تجاوز گرانه امپریالیستی خوراک داد. در حالی که مقامات غربی بارها در جریان تشدید تضادهای درونی خود راجع به این پروژه اعتراف کردند که جمهوری اسلامی نه دارای هیچ گونه سلاح اتمی ست و نه قابلیت ساخت آن در کوتاه مدت را دارد، اما زیر سایه شوم تبلیغات حول برنامه هسته ای جمهوری اسلامی بود که در طول یکی دو دهه اخیر سیر صادرات سلاح به کشورهای منطقه و تسلیح روزافزون کشورهای همسایه ایران بویژه در خلیج فارس رشدی شتابنده یافت و برای عقد قراردادهای چند ده میلیاردی امپریالیستها با کشورهای منطقه توجیه ساخت، قراردادهایی که برخا به "قراردادهای قرن" معروف شده و نه تنها خاور میانه را هر چه بیشتر از قبل به یک انبار باروت بر علیه خلقهای منطقه تبدیل کردند بلکه منافع بسیار کلانی را نصیب انحصارات نظامی آمریکا و شرکا ساختند که خود در آتش بحران اقتصادی غرق و نیازمند گسترش بازارهایشان بودند.

این پروژه هسته ای رژیم و "لولو خورخوره اتمی" جمهوری اسلامی بود که در طول سالهای اخیر با طرح "خطر" ناشی از یک "ایران اتمی" برای "اسرائیل" و سایر کشورهای منطقه، به عنوان یک پارامتر مهم، بخشا در خدمت امر توجیه لشکرکشی های آمریکا به منطقه خلیج فارس و تشدید حضور نظامی مستقیم ارتشهای امپریالیستی قرار گرفت. و بالاخره این تداوم و پیشرفت برنامه های اتمی جمهوری اسلامی و تبلیغات و عربده کشی های مقامات جمهوری اسلامی حول این پروژه بود که با دامن زدن و تشدید مسابقه تسلیحاتی در بین کشورهای منطقه، آمریکا را قادر کرد پروژه "مینی اتمی" کردن سایر کشورهای منطقه که معنایش باز شدن یک بازار پر نعمت و جدید برای انحصارات جنگی بود را در دستور کار قرار دهد. بنابراین از هر زاویه ای که به پروژه اتمی جمهوری اسلامی بنگریم خواهیم دید که در طول سالها از بابت پیشرفت این پروژه میلیاردها دلار از سرمایه های مملکت که می توانست در خدمت کاهش فقر و فلاکت وحشتناک مردم ما قرار گیرد، به کیسه سرمایه داران جهانی ریخته شد و در عوض مردم تحت ستم ما مجبور به تحمل بار کمرشکن تحریمهایی شدند که به دلیل این برنامه ها بر ایران تحمیل شد. بنا به برخی آمار منتشره در نتیجه ماجراجویی های اتمی جمهوری اسلامی و نتایج تحریمها علاوه بر تمامی خسارات جانی و روحی و رنج و درد وارده بر مردم ما که با هیچ معیاری قابل اندازه گیری نیست، حداقل حدود ۳۰۰ میلیارد دلار به طور مستقیم و غیر مستقیم به اقتصاد ایران ضرر وارد شده است.

مذاکرات و توافق نامه لوزان را باید با توجه به چنین پیشینه ای و با توجه به ماهیت وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی

برغم تمام دیدگاه های نادرست و تحلیلهای ابلهانه ای که از سوی نیروهای اپوزیسیون با درجات مختلف در مورد ماهیت "ملی" و "مردمی" پروژه هسته ای جمهوری اسلامی ترویج می شوند، واقعیات نشان می دهند که این پروژه کوچکترین سود و منفعتی برای کارگران و زحمتکشان ما نداشته و در عوض در طول سالها صد ها میلیارد دلار از دارایی های مملکت را در تئور خود سوزانده و در واقع به جیب کمپانی های و انحصارات و قدرتهای امپریالیستی ای ریخته که مواد و تجهیزات و تکنیک لازم را به صورت مستقیم و غیر مستقیم برای استفاده و پیشرفت در این پروژه ضد خلقی در اختیار جمهوری اسلامی گذارده اند.

اپوزیسیون با درجات مختلف در مورد ماهیت "ملی" و "مردمی" پروژه هسته ای جمهوری اسلامی ترویج می شوند، واقعیات نشان می دهند که این پروژه کوچکترین سود و منفعتی برای کارگران و زحمتکشان ما نداشته و در عوض در طول سالها صد ها میلیارد دلار از دارایی های مملکت را در تئور خود سوزانده و در واقع به جیب کمپانی های و انحصارات و قدرتهای امپریالیستی ای ریخته که مواد و تجهیزات و تکنیک لازم را به صورت مستقیم و غیر مستقیم برای استفاده و پیشرفت در این پروژه ضد خلقی در اختیار جمهوری اسلامی گذارده اند. همه می دانند که امپریالیستها و از جمله دولت آمریکا در شرایطی بر طبل ضدیت با "اتمی شدن" ایران کوبیده و از "تحریم" و گاها "راه حل نظامی" برای حل آن دم زده اند که هر از چند گاه یکبار کوس رسوایی کمپانیهای شان در تامین تجهیزات و تکنیکهای لازم برای جمهوری اسلامی در جهت پیشرفت قابلیتهای ساختن سلاح اتمی توسط این رژیم به صدا درآمده است.

برای فهم بهتر رویدادهای امروز اگر کمی به عقب تر و به سالهای آخر دهه ۹۰ میلادی یعنی زمانی برگردیم که تبلیغات مربوط به "خطر ایران اتمی" به تدریج در تمام بلندگوهای مهم تبلیغاتی سایه گستر می شد، خواهیم دید که درست در همان شرایط امپریالیسم آمریکا در چهارچوب "استراتژی امنیت ملی برای سده آینده" خود در صدد طراحی بزرگترین پروژه های جنگی خویش در سطح بین المللی به منظور توسعه سلطه ضد خلقی خود بر علیه خلقهای تحت ستم و رقبا امپریالیست دیگرش بود. مدت کوتاهی بعد پروژه هسته ای جمهوری اسلامی در کنار سایر دستاویزها به یکی از توجیهات دولت بوش پسر برای قرار دادن نام ایران در کنار عراق و کره شمالی و ابداع "محور شرارت" تبدیل شده بود که این دستاویز تاسالها به سهم خود، نیازهای امپریالیسم آمریکا برای بحران سازی و تشدید بحران در منطقه خاورمیانه را برآورده ساخت و به چند لشکر

سانتریفویژها فعال باقی مانده و تا ۱۵ سال آینده نیز هر گونه غنی سازی بالای ۳/۶۷ درصد صورت نخواهد گرفت. همچنین جمهوری اسلامی می پذیرد که ذخایر اورانیوم غنی شده خود را از مقدار ۱۰۰۰۰ کیلوگرم کنونی به ۳۰۰ کیلوگرم کاهش دهد. تاسیسات هسته ای و یا آب سنگین در فردو، نطنز و اراک همگی در مسیری که توافقنامه دیکته کرده تغییر ماهیت خواهند داد، قلب برخی از این موسسات نظیر راکتور آب سنگین اراک بیرون کشیده شده و این تاسیسات زیر نظارت بین المللی در مسیری که آنها تعیین می کنند باصلاح بازسازی خواهند شد.

در مقابل چنین اقداماتی که معنای فوری اش به دور ریختن میلیاردها دلار ثروتهای عمومی صرف شده در رابطه با این پروژه ضد مردمی طی سالیان گذشته است، تمام روند تغییر خط تولید و مسیر بازسازی این تاسیسات نیز در یک پروسه بازرسی دائم و بسیار شدید در طول حداقل ۱۵ سال آینده زیر نظر همان قدرتهای بین المللی قرار خواهد داشت. آنگاه در جریان این روند به شرطی که ناظران نماینده این قدرتها تأیید کنند، ایران در مقابل انجام بدون "تقلب" تعهداتش، به صورت مرحله ای برخی تخفیف های تحریمی دریافت خواهد نمود. آنهم در شرایطی که همه می دانند بخش اعظم تحریمهای بین المللی ربطی به پروژه هسته ای نداشته و طبیعتا تا قدرتهای امپریالیستی راجع به آنها توافقی صورت ندهند، بجای خود باقی خواهند ماند.

بدون شک می توان با بررسی دقیقتر و بیشتر جزئیاتی که در این تفاهم نامه تصریح شده اند بیشتر به اوج ظالمانه و ضد مردمی بودن توافقات جمهوری اسلامی با ۵+۱ و تبلیغات دروغین این رژیم پی برد اما تا همین جا نیز کافی ست تا بتوان معنای واقعی "نرمش قهرمانانه" رهبر جمهوری اسلامی در مذاکرات اتمی و ادعاهای "پیروزی" مقامات حکومت در مذاکرات لوزان را فهمید.

برخلاف برخی نیروهای سیاسی کوتاه بین و هنوز متوهم به "استقلال سیاسی" جمهوری دار و شکنجه که با دیدن توافق لوزان به فغان برخاسته و از "خیانت" جمهوری اسلامی به "منافع ملی" دم می زنند، نگاهی به سیر پروژه هسته ای جمهوری اسلامی تا به امروز نشان می دهد که آنچه که در نتیجه تفاهم لوزان حاصل شده نه صرفا یک خیانت از سوی رژیم خیانت پیشه، بلکه مشخصا حرکت یک رژیم وابسته به امپریالیسم در راستای تضمین و تداوم همان منافع و سیاستهایی ست که جمهوری اسلامی از زمان آغاز پروژه هسته ای و جنجال بر سر آن با قدرتهای جهانی جریان داشته است.

برغم تمام دیدگاه های نادرست و تحلیلهای ابلهانه ای که از سوی نیروهای

راه سازماندهی خود و یک مبارزه طولانی برای امر انقلاب کمک کنند.

زیر نویسها:

(۱) شایان ذکر است که برغم پیشرفت برنامه های هسته ای ایران حتی خود مقامات آمریکایی اخیرا اعلام کرده بودند که ایران تا ساختن بمب هسته ای فاصله بسیار زیادی دارد.

(۲) از زمره این نیروها می توان به حزب دمکرات کردستان، حزب توده و حزب کمونیست کارگری - حکمتیست اشاره کرد که اولی "تفاهم لوزان" را با "مصلح و خواست مردم ایران" "هم راستا" دانسته و با نامیدن قدرتهای امپریالیستی به اسم "اراده بین المللی" از آنها می خواهد که در زمینه "دمکراسی" و "حقوق ملیتها" و "سرکوب آزادی" نیز جمهوری اسلامی را وادار به تغییر سیاست و رفتار خود بنمایند. حزب توده نیز "ضمن استقبال از رویکرد مذاکره جدی، پیگیر و شفاف" بین رژیم جمهوری اسلامی و قدرتهای امپریالیستی، برای "تحقق توافق همه جانبه" دنبال "تحقق منافع ملی" در چنین مذاکراتی ست. و بالاخره نیروی دیگر موسوم به "حزب کمونیست کارگری - حکمتیست" نیز که سیاستهای پرو امپریالیستی اش برای همگان آشناست در مورد تفاهم لوزان نیز دنباله روی خود از سیاست های امپریالیسم آمریکا در این مورد را نشان داده و در نقش کاسه داغتر از آش عنوان می کند که "اسناد نشست های رهبری" این حزب، بر این توافق (توافق لوزان - نویسنده) و ضرورت آن برای دو طرف تاکید کرده و آن را ممکن و عملی می دانسته و "نه تنها چنین توافقاتی بلکه نفس "عادی سازی رابطه حکومتهای آمریکا و جمهوری اسلامی، با مخالفت ما بعنوان یک جریان سرنگونی طلب و میلیتانت و ضد اسلام روبرو نمیشود." (نگاه کنید به توافقات لوزان، پیامدها و سیاست حزب کمونیست کارگری - حکمتیست، میزگرد نشریه کمونیست ماهانه)

سرنوشت رژیم سرسپرده صدام حسین نیز یکبار دیگر نشان داد که دوست استراتژیک امپریالیستها همانا منافع آنهاست و آنها هیچ گاه سرنوشت خود را با سرنوشت سگان زنجیریشان گره نمی زنند.

تا آنجا که به منافع کارگران و توده های تحت ستم ایران بازمیگردد، برخلاف تمامی ادعاها و تبلیغات دولت روحانی و مقامات جمهوری اسلامی راجع به "اهمیت" توافق لوزان بر زندگی آنها، این توافق حتی اگر به یک قرارداد جامع و کامل نیز فراروید، از آن آبی برای توده های تحت ستم ما گرم نخواهد شد. لغو تحریمها برغم هر روزنه ای که برای نفس کشیدن بیشتر جمهوری اسلامی فراهم کند، در طولانی مدت منجر به حل و یا حتی تخفیف کمترین مطالبات انسانی توده های زحمتکش نظیر کار، مسکن، نان و آزادی نخواهد شد. فقر و بیکاری و گرسنگی و تورم و سرکوب یا تحریمهای غرب علیه ایران زاده نشد و یا لغو آنها هم از سن نمی رود؛ بلکه برعکس تا زمانی که این رژیم وابسته چه با وجود تحریمها و چه بدون آنها در جهت حفظ نظام استثمارگرانه موجود حرکت کرده و خطوط اقتصادی-سیاسی دیکته شده سرمایه داران جهانی و قدرتهای امپریالیستی را در ایران به پیش می برد، اوضاع زیست و حیات کارگران و زحمتکشان ما وخیمتر خواهد شد. تنها راه نجات از بند فلاکت و ظلم و ستم کنونی، حرکت به سوی یک دگرگونی بنیادی، یک انقلاب اجتماعی بر علیه وضع موجود و سرنگونی رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی با تمام دار و دسته های درونیش و تلاش برای ساختن یک جامعه دمکراتیک است. نیروهای مردمی و واقعا آزادیخواه بجای چرتکه انداختن در محاسبات و سیاستهای امپریالیستها و جمهوری اسلامی و دل بستن به یکی از این دو نیروی ارتجاعی باید با توضیح حقایق به توده ها آنها را در

مورد بررسی قرار داد. در این صورت خواهیم دید که چگونه بندهای اسارتی که پروژه اتمی جمهوری اسلامی با آغاز این پروژه و کانالیزه کردن آن در مسیر مورد دلخواه امپریالیستها بر دست و پای کارگران و زحمتکشان ما بست، هم اکنون نیز در پرتو نتایج ناشی از توافق لوزان می رود تا هر چه شدید تر در مسیر تامین همان منافع بر حیات و هستی مردم ما محکم تر گردد.

در مورد این نظر انحرافی تمام نیروهای سیاسی ای که تفاهم نامه لوزان را به معنی مختومه شدن پرونده اتمی و به این اعتبار برداشته شدن شمشیر داموکلس جنگ از سر ایران جا می زنند، باید تاکید کرد که اصولا با توجه به ماهیت رابطه امپریالیستها با جمهوری اسلامی که یک رابطه وابستگی و ارباب نوکری ست، این منافع و درجه کرنش مقامات رژیم نیست که در این مذاکرات مسیر رویدادها را تعیین می کند بلکه این منافع استراتژیک امپریالیستهاست که تعیین کننده چگونگی برخورد آنها در هر مرحله با جمهوری اسلامی ست. در نتیجه به تمام نیروهایی که با باور کردن تبلیغات و وعده های امپریالیستها در مورد "ثبات" و "صلح" از این تفاهم نامه "استقبال" کرده اند (۲) باید سرنوشت لیبی و رژیم معمر قذافی را یادآوری کرد. رژیم وابسته قذافی در حالی که مدت کوتاهی قبل از سرنگونی اش با "صداقت" تمام تمام بسته سلاح های کشتار جمعی خود را به اربابانش تقدیم کرد و حتی بلافاصله قراردادهای بزرگ سرمایه گذاری در نفت و گاز را با آنها امضا نمود، در جریان نخست خیزشهای توده ای متزلزل و سپس با حملات نظامی امپریالیستها به رقت آورترین وضع ممکنه سرنگون و چهره سیاسی لیبی در جهت منافع و سیاستهای آمریکا و شرکاء در منطقه آرایش جدیدی یافت. عراق نمونه دیگری است که به همراه برخورد آمریکا با

گزارشی از تظاهرات در حمایت از کارکنان دانشگاه ها در تورنتو - کانادا

روز شنبه ۲۱ مارس ۲۰۱۵، مرکز شهر تورنتو شاهد تظاهراتی بود که به ابتکار اتحادیه کارگری کیو پی لوکال ۲۹۰۲ و ۲۹۰۳ سازمان داده شده بود. این تظاهرات به حمایت از اعتصاب کارکنان دانشگاه های تورنتو و یورک شکل گرفته و تظاهرکنندگان از مرکز شهر - دانداس اسکور - تا مقابل پارلمان استان آنتاریو - کوینز پارک - راه پیمایی کردند. از آن جا که ۹ هزار نفر از کمک استادها ("تی ا" ها یعنی دانشجویان رشته های فوق لیسانس و دکترا که دستیار استادها می باشند) و استاد ها و تعدادی از کارگرهایی که در دانشگاه یورک و دانشگاه تورنتو مشغول به کارند از اول مارچ امسال در اعتصاب به سر می برند، این راهپیمایی در حمایت از آن ها سازمان داده شده بود. یکی از خواسته های اعتصابیون افزایش حقوق "تی ا" هاست که در حال حاضر ۱۵ هزار دلار در سال می باشد. آن هم در شرایطی که بطور رسمی، خط فقر ۱۸۴۲۱ دلار در سال اعلام شده است. جالب است که حقوق "تی ا" در شرایطی زیر خط فقر می باشد که حدود ۶۴ درصد کلاس های دانشگاه یورک و ۵۰ درصد کلاس های دانشگاه تورنتو توسط "تی ا" ها تدریس می شوند. و مهم تر این که برای نمونه تنها دانشگاه یورک دویست میلیون دلار اضافه بودجه دارد. اعتصابیون خواسته های خود را در چهارچوب اعتراض به برنامه های ریاضت اقتصادی دولت محافظه کار کانادا (دولت فدرال و دولت ایالتی) مطرح کرده اند، زیرا که کاهش حقوق کارکنان دانشگاه و افزایش شهریه ها بخشی از سیاست اقتصادی دولت است. با توجه به این که اتحادیه های زرد کارگری صرفا بر شعار "مذاکرات عادلانه از جانب مدیریت دانشگاه" تاکید دارند، این امر باعث شده که اکثر اعتصابیون دانشگاه تورنتو دو بار رأی به عدم پذیرش مضمون و مفاد مذاکرات پیشنهاد شده توسط اتحادیه بدهند و حتی تقاضای تعویض تیم مذاکره کننده را کرده اند. لازم به تاکید است که خواسته های اعتصاب کنندگان و دلایل اعتصاب آن ها علاوه بر افزایش حقوق، اعتراض به افزایش شهریه و طرح نیمه خصوصی کردن دانشگاه ها نیز می باشد. با توجه به چنین واقعیاتی در تظاهرات روز شنبه بیشتر تظاهرکنندگان خواهان امنیت شغلی کارکنان دانشگاه ها، افزایش دستمزدها و مزایا، جلوگیری از افزایش شهریه برای تمام دانشجویان و از جمله دانشجویان خارجی، کالایی نکردن آموزش و پرورش، قابل دسترس بودن آموزش برای همگان و رشد کیفی آموزش بودند. در این تظاهرات که چند صد نفر در آن شرکت کردند، تظاهرکنندگان با حمل پلاکارد هایی بر اتحاد کارگران و دانشجویان تاکید نموده و با توجه به دولتی بودن دانشگاه های کانادا علیه تلاش های دولت کانادا در کالایی کردن امر آموزش و پرورش شعار می دادند. فعالین چریکهای فدائی خلق ایران در تورنتو جهت حمایت از اعتصابیون دانشگاه تورنتو و یورک در این تظاهرات شرکت کرده و از مطالبات اعتصابیون پشتیبانی نمودند.

فعالین چریکهای فدائی خلق ایران - تورنتو کانادا- ۲۲ مارس ۲۰۱۵



اشرف دهقانی

غزال سرخ ما!

به یاد گرامی چریک فدائی خلق،

رفیق پری (غزال) آیتی!



و خرافات در جامعه می‌باشد، کسی که برای آزادی و سعادت انسانها می‌جنگد و در تمام عرصه‌های مبارزه - از کارهای پشت‌بجهای گرفته تا رزم مسلحانه - حضور فعال دارد را به جامعه شناساند.

چنین بود که خون غزال درآمیخته با خون دیگر رفقای فدائی صفحه درخشانی در تاریخ مبارزاتی مردم تحت‌ستم ایران گشود. بیهوده نبود که با رزم چریکهای فدائی خلق که غزال آیتی یکی از آنها بود، نام کمونیسم در نزد خلقهای مبارز ایران با نام فدائی عجین شد و اعتبار سابق خود را کسب نمود. اما این نام دیگر همچون گذشته صرفاً یادآور چهره درخشان مردان کمونیست آگاه و ازجان‌گذشته برای تحقق آرمانهای طبقه کارگر نیست. نه، حضور رزمنده زنانی فدائی چون غزال در صحنه مبارزه طبقاتی و در عالی‌ترین شکل مبارزه، تصور مردانه بودن را از جنبش کمونیستی ایران زوده است.

بگذارید واضح‌تر صحبت کنیم. چریک فدائی خلق، الزاماً یک مرد نیست و الزاماً یک زن هم نیست. چریک فدائی خلق، کمونیست راستین ایران است، بخش آگاه طبقه کارگر و جزئی از پرولتاریاست، "بخش بالفعل از آن کل بالقوه" است (عبارتی که اولین بار توسط رفیق امیرپرویز پویان مطرح شد)؛ او به پرولتاریا یعنی به آن "کل بالقوه" ای تعلق دارد که رسالت پایان‌دادن به حاکمیت سرمایه‌داران و از بین بردن سیستم ظالمانه سرمایه‌داری را به عهده داشته و توان انجام این رسالت را نیز داراست. غزال به سهم خود با تلاشهای مبارزاتی‌اش و با نثار خون خود در راه رهایی طبقه کارگر، این چهره از چریک فدائی خلق را در جامعه ترسیم و کارگران و توده‌های ستمدیده ایران را با آن آشنا ساخت.

رفیق غزال (پریخت آیتی) در یک خانواده فرهنگی بار آمده بود. پدر او، عبدالمحمد آیتی اهل بروجرد از خطه لرستان بود که در سال ۱۳۲۹ به عنوان دبیر ادبیات به شهر

اما زن مورد نظر غزال در شعر "افتخار" تنها یک زن کارگر نیست بلکه او در این سروده بسیار زیبا و سرشار از درک و احساس‌های پاک انقلابی در مورد زنان زحمتکش در جامعه، در عین حال زنی را به تصویر می‌کشد که چه در دوره‌ای که وی این شعر را می‌سرود و چه امروز، تحت سیطره رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی هرگز در مفهومی که مرتجعین از زن ارائه می‌دادند و می‌دهند نمی‌گنجد. در این شعر، او از زن انقلابی هم سخن می‌گوید:

**"زنی که در سینه‌اش
دلی آکنده از زخم‌های چرکین خشم
است
زنی که در چشمانش
انعکاس گل‌رنگ گلوله‌های آزادی
موج می‌زند"
"زنی که دستانش را کار
برای سلاح پروده است."**

بدینسان، تصویر غزال از زن، زنی زحمتکش و کوشا در جامعه می‌باشد که به قول خود وی "مرادف مفهومش" هرگز در فرهنگ ننگین مرتجعین جای ندارد.

**غزال خود با زندگی سراسر
مبارزاتی‌اش و با مرگ زندگی‌آفرینش،
به عنوان یک کمونیست فدائی همراه
دیگر زنان چریک فدائی خلق حقیقتاً
چهره نوینی از زن به جامعه ارائه داد؛
چهره‌ای که نه در سنت‌های
دست‌وپاگیر باقیمانده از اعصار
گذشته جای دارد و نه در فرهنگ
تحمیلی بورژواها و مرتجعین کنونی
حاکم بر ایران. غزال با زندگی و مرگ
سرخ خود، چهره یک زن کمونیست را
به تصویر کشید و سرود حیات‌بخش
یک چریک فدائی خلق را نواخت. او در
کنار زنان و مردان کمونیست فدائی با رزم
دلیرانه خویش به سهم خود واقعیت یک
چریک فدائی خلق، یک انسان کمونیست
که دشمن هرگونه ستم و استثمار و جهل**

دهم فروردین سالروز جان باختن رفیقی هنرمند و شاعری توانا، چریک فدائی خلق، پریخت (غزال) آیتی است! پریخت آیتی نام شناسنامه‌ای این رفیق است که در خانواده به اختصار او را پری صدا می‌کردند. او که از دوره دبیرستان شعر می‌گفت تخلص خود را غزال انتخاب کرده بود، نامی که با توجه به چهره زیبا و چشمان غزال‌وارش، در واقع نیز نامی مناسب برای او بود. به همین دلیل هم بعدها او در میان دوستان و رفقاییش به اسم غزال معروف شد. امروز در جنبش کمونیستی ایران، غزال (پری) آیتی، هم به عنوان یک چریک فدائی خلق و هم به عنوان یک زن شاعر و هنرمند نامی آشناست. هرچند که نه همه فعالیت‌های انقلابی او و نه تمامی کارهای ادبی و هنریش کاملاً برای همه شناخته شده است. حتی سروده بسیار زیبا و پرمفهوم این رفیق با نام "افتخار"، یا همان شعر و سرود معروف "من یک زنم" به نام خود او در جنبش پخش نشده است. این شعر که شرایط زیست و مبارزه زنان زحمتکش در ایران در دهه چهل و پنجاه را به زیباترین شکل به تصویر در آورده است به تنهایی گویای هنر والا و استعداد شگرف رفیق غزال در ترسیم واقعیت‌های زندگی در قالب شعر به نحوی دلپذیر، شورانگیز و به‌یادماندنی است. اجازه دهید در همینجا بخشی از شعر "افتخار" که به واقع شاهکار رفیق غزال است را در اینجا نقل کنیم:

**"من یک زنم
کارگری که دست‌هایش
ماشین عظیم کارخانه را
به حرکت درمی‌آورد
هر روز توانایی‌اش را
دندان‌های چرخ ریزریز می‌کند
پیش چشمان‌اش
زنی
که از عصاره‌ی جان‌ش
پرورتر می‌شود لاشه‌ی خونخوار
از تباهی خویش
افزونتر می‌شود سود سرمایه‌دار"**

تأثیر جو انقلابی ناشی از این جنبش با شور و عشق تمام به صورت‌های گوناگون علیه رژیم شاه مبارزه می‌کردند، در این فضا رفیق غزال را در دانشگاه تهران می‌یابیم که در رشته حقوق سیاسی تحصیل می‌کرد. او نیز با توجه به آگاهی‌اش نسبت به مسایل جامعه طبقاتی ایران و برخورداری از روحیه سرکش و مبارزه‌جویانه‌اش یکی از دانشجویان معترض و مبارزی بود که همراه با سایر دانشجویان مبارز در حین تأثیرپذیری از جنبش انقلابی مسلحانه جاری در جامعه با انجام حرکت‌های مبارزاتی در دانشگاه به نوبه خود به تقویت این جنبش یاری می‌رساندند. در این دوره وی هر هفته همراه دیگر دانشجویان به کوه می‌رفت و به عنوان یک دانشجوی مبارز با شور و عشق تمام در مبارزات دانشجویی شرکت می‌جست. در همان آغاز مبارزه مسلحانه، از شهر بروجرد، شهر خانواده غزال، انقلابیونی چون رفقا همایون کتیرائی، هوشنگ تره‌گل، ناصر مدنی، بهرام طاهرزاده و ناصر و حسین کریمی برخاستند که با شهادت قهرمانانه خود تأثیر به سزائی در ایجاد جو انقلابی در جامعه و به خصوص در شهر بروجرد به جا گذاشتند. غزال از مبارزات این انقلابیون که جوانانی چون او را برای پیمودن راه انقلابی خود فرا می‌خواندند بسیار تأثیر گرفت. او در زمان زندگی علنی‌اش هر تابستان به بروجرد می‌رفت. او که به لری هم صحبت می‌کرد در همین سفرها بود که روابط گسترده‌ای با رفقای رزمنده شهر بروجرد برقرار نمود و توانست در شناساندن چریک‌های فدائی خلق به این مبارزین و وسعت دادن به فعالیت‌هایی در جهت تقویت سازمان گام‌های مؤثری بردارد - تا آنجا که یکی از هم‌زمانش در مورد رفیق غزال گفته است که غزال در یک کلام خلاصه می‌شود و آن کلام همانا شجاعت است.

رفیق غزال در حالی که هوادار چریک‌های فدائی خلق بود (البته بدون آن که ساواک بوئی از این امر ببرد) در اواخر شهریور سال ۱۳۵۲ به دلیل داشتن چند اعلامیه در مورد شهادت مجاهدین انقلابی، احمد رضائی و ناصر صادق و همچنین کتاب‌هایی از شریعتی دستگیر شد. این‌ها را غزال در کوه از طریق یکی از هواداران مجاهدین دریافت کرده بود. برای دستگیری او مأموران ساواک صبح ساعت هفت به خانه غزال یورش برده و او را با خود بردند. این مأموران یا در واقع شکنجه‌گران، کتک زدن و شکنجه غزال را از همان دم در خانه شروع کردند.

در سال‌های ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳ شکنجه در زندان‌های رژیم شاه پیداد می‌کرد. با رشد جنبش مسلحانه و تأثیرات این جنبش در به حرکت در آوردن توده‌های خلق، دستگیرها هم زیاده‌تر شده بود. ساواک شکنجه‌گران جدیدی استخدام کرده بود که انقلابیون مبارز در زندانها را بی‌رویه و با

در سال‌های ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳ شکنجه در زندان‌های رژیم شاه پیداد می‌کرد. با رشد جنبش مسلحانه و تأثیرات این جنبش در به حرکت در آوردن توده‌های خلق، دستگیرها هم زیاده‌تر شده بود. ساواک شکنجه‌گران جدیدی استخدام کرده بود که انقلابیون مبارز در زندانها را با شدت و بیرحمی تمام مورد شکنجه قرار می‌دادند. با توجه به وسعت دستگیرها، در شکنجه‌گاه‌هایی چون اوین و کمینته فریادها و صداهای پُر از درد و خشم مبارزین زیر شکنجه لحظه‌ای قطع نمی‌شد؛ و این خود شکنجه وحشتناک دیگری برای اسیرشدگان در دخمه‌های وحشت زای رژیم شاه بود. در چنین شرایطی غزال را در کمینته مشترک به زیر شکنجه بردند تا بتوانند پی به روابط مبارزاتی او ببرند. اما غزال شکنجه‌ها را تحمل کرد و دم بر نیاورد.

بود با لطیفه‌پردازیهای بچه‌ها را بخنداند یا با صحنه‌پردازیهای سوزناکش اشک به چشم‌ها بیاورد. مانند مقاله‌ای که در سوگ مادر خود نوشته بود". (نقل از نامه پدر غزال به بنفشه حجازی- کل این نامه به صورت ضمیمه در آخر این زندگی‌نامه خواهد آمد: ضمیمه ۱).

قطعه کوچکی هم به نام "هرگز فراموش نمی‌کنم" از نوشته‌های غزال به جا مانده که در مورد روز اول دبستان اوست. (ضمیمه ۲). نوشته ای نیز از غزال تحت عنوان " برای چهارشنبه سوری چه فکری کرده‌اید؟" وجود دارد که همان نوشته ای است که او در سن ۱۵ سالگی درسوگ مادرش نوشته و آن را در کلاس درس برای شاگردها و معلم خود خوانده بود. (ضمیمه ۳)

غزال به زبان انگلیسی نیز وارد بود و کار ترجمه هم انجام می‌داد. او در طول زندگی کوتاهش چند کتاب برای بچه‌ها ترجمه نمود که از میان آنها می‌توان "گنجشک ناقلا" (از داستانهای آفریقای)، "الاغ کوچک و آرزوهای بزرگ" (مجموعه‌ای از داستانهای چکسلواکی) را که چاپ شده‌اند نام برد. غزال همچنین خوش‌الحان بود و در جشن‌های فرهنگی مدرسه خود آواز می‌خواند و در انجام کارهای هنری دیگر نظیر اجرای نمایشنامه نیز در دبیرستان فعال بود به طوری که یک بار نمایشنامه ای از دکتر ساعدی را به صحنه آورده بود. با توجه به علاقه غزال به شعر نو و شاعران معاصر، بعضی از شاعران معروف از طریق پدر وی با او ملاقات کرده بودند و به گفته پدرش مهدی اخوان ثالث، مجد زهری و حمید مصدق پس از شهادت غزال هر یک شعری در مورد او سروده اند.

رفیق غزال (پریدخت آیتی) زندگی سیاسی خود را بلافاصله پس از شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و آغاز جنبش مسلحانه در ایران آغاز کرد. در شرایطی که جنبش مسلحانه دانشگاه‌ها را تسخیر کرده و دانشجویان مبارز تحت

بابل منتقل شده و در همانجا ازدواج کرده بود. غزال اولین فرزند خانواده بود که در آبان‌ماه سال ۱۳۳۰ در این شهر به دنیا آمد و این در حالی بود که پدر وی را به خاطر سرودن شعری به نفع صلح جهانی منتظر خدمت کرده و به خرم‌آباد فرستاده بودند. پدر غزال یک فرد نسبتاً آگاه نسبت به مسایل سیاسی و عنصر فرهنگی علاقمند به ادبیات بود که شعر نیز می‌سرود. سال اول زندگی غزال در خرم‌آباد و بروجرد گذشت. سپس پدر که برای پیدا کردن شغل به تهران رفته بود پس از مدتی خانواده‌اش را نیز به تهران منتقل کرد. پدر غزال که در تهران به لحاظ مالی در مصیقه بود و روزگار نه‌چندان آسانی را از سر می‌گذراند به کارهای مختلف از نوشتن مطلب در ازای پول برای برخی مجله‌ها و از جمله مجله امید ایران، بامشاد، راهنمای کتاب گرفته تا بلیط فروشی در شرکت اتوبوسرانی دست زد. تا این که دوباره به عنوان دبیر استخدام شد و کار ادبی و فرهنگی مورد علاقه خود را نیز از سر گرفت. پس از برگشت پدر به کار دبیری، وی به ساوه فرستاده شد و همراه خانواده به ساوه رفت. غزال که کلاس اول دبستان را در تهران تمام کرده بود کلاس دوم را در ساوه شروع کرد. در این شهر مادر او هنگام زایمان جان خود را از دست داد و این در حالی بود که غزال دوازده سال بیشتر نداشت. مسلماً غم از دست رفتن مادر در این سن یکی از غم‌های همیشگی غزال بود. اما او پدر دلسوزی داشت که پس از مرگ مادر به تنهایی سرپرستی غزال و خواهر و برادرش را به عهده گرفت. پدر وی در این مورد می‌گوید:

"پنج سال خدمت در شهرستانها که جزء تعهد من بود، تمام شده بود. دکتر خانلری که وزیر فرهنگ بود، با انتقال من موافقت نمی‌کرد. در ساوه ماندم. در سال ۱۳۴۲ زرم هنگام به دنیا آوردن فرزندی درگذشت. من هنوز به چهل سالگی نرسیده بودم. او هم خیلی جوان بود. نگهداری دو دختر و پسر به عهده من قرار گرفت، هر سه به مدرسه می‌رفتند." (گفتگو با عبدالمحمد آیتی: در شهر معروف شده بودم).

در مجموع خانواده غزال ده سال در ساوه ساکن بودند و به طور کلی غزال دوران کودکی و نوجوانی خود را در تهران و ساوه سپری کرد و سپس به تهران برگشت. پدر غزال که به وی مهر و علاقه شدیدی داشت بی‌تردید در پرورش ذوق ادبی و هنری در دخترش نقش به سزائی ایفاء کرده است. غزال داستان‌نویسی و سرودن شعر را از دوره دبیرستان شروع کرد و در این دوره بود که در زیر شعرها و نوشته‌هایش نام "غزال" را می‌گذاشت. در مورد این دوره از زندگی وی پدرش (عبدالمحمد آیتی) می‌گوید:

"کلاسهای انشا حال و هوای دیگری داشت. پری با قلم شیوای خود انشاهای یا بهتر بگویم مقالات خوب می‌نوشت. ممکن

همانطور که می‌دانیم در سال ۱۳۵۵ ضربات ساواک به سازمان چریک‌های فدائی خلق شدت هرچه بیشتری به خود گرفته بود. در این دوره برای اینکه رفقای چون رفیق حمید اشرف و رضا یثربی بتوانند در خانه امنی سکنی گزینند رفیق غزال با همه قوا برای اجاره خانه‌ای جدید تلاش می‌کرد. ولی متأسفانه وی و رفیق همراهش زمانی در این کار موفق شدند که ضربه بزرگ ۸ تیر ۱۳۵۵ پیش آمد و رفقای نامبرده و تعداد دیگری از رفقای ارزنده سازمان شهید شدند. بهتر است این موضوع را از زبان طهماسب وزیری که در آن زمان همراه غزال بود بشنویم:

"من به زودی توانستم کار خوبی در پارک خرم پیدا کنم. در آن شرایط فشار پلیس برای گرفتن خانه زیاد شده بود. صاحب خانه باید محل کار و نام مستاجر را به کلانتری محل می‌داد. نام مشکلی نبود چون ما مدارک جعلی می‌ساختیم، ولی گرفتن شغل به این سادگی نبود...."

رفیق غزال هم روز دنبال خانه بود و من هم بعد از کار او را می‌دیدم و دوتایی برای گرفتن هرچه سریع‌تر خانه‌ای امن تلاش می‌کردیم. تازه خانه جدید را با غزال گرفته بودیم که به خانه مهرآباد جنوبی حمله شد. سراسر منطقه تا میدان آزادی در محاصره پلیس و کماندوها بود. هنگام رفتن سر کار در حوالی سهراب آذری متوجه شدم که به خانه تیمی‌ای حمله شده است و حتی در نزدیکی خانه وسایل را شناختم و حدس زدم برادرم آنجا بوده، ولی حمید را نه. آن روز در محل کارم همه صحبت‌ها درباره چریک‌ها و خرابکاران بود. اکثراً می‌گفتند چریک‌ها به پادگان حمله کرده‌اند و حالت سمپاتی به ما داشتند. عصر ۸ تیر سال ۵۵ نزدیکی سهراب آذری غزال در حالیکه اشک در چشمانش بود و صورتش را خراش داده بود، سر قرارم آمد، گفت دیدی چه شد؟ گفت: حمید، مسعود (یثربی) و برادرت.

برای اولین بار بود که ناامید شدم و نابودی سازمان را لمس کردم. خواستم با عملیاتی انتحاری خود را و ساواکی‌های مست و شادی‌کنان در خیابان‌ها را به خون بکشم. زانوهایم سست شد و به دیوار تکیه دادم. ای کاش می‌توانستم بلندبلند گریه کنم. نگاه من و غزال همدیگر را قطع کرد. در آن نگاه عزم و امید برای ساختن مجدد سازمان برق می‌زد.

("تنها توانستم دست برادرم را بفشارم"; بی‌بی‌سی ویژه سیاهکل)

بعد از این ضربه بزرگ، رفیق غزال علیرغم سختی شرایط در جهت بازسازی سازمان تلاش کرد و با امید و عزمی که رفقایاش را به ادامه راه تشویق می‌کرد از هیچ فعالیت مبارزاتی دریغ نورزید. این دوره یکی از سخت‌ترین دوره‌ها بود. ارتباط بسیاری از رفقا گسسته شده و خیلی از آنها مدتی حتی برای گذران شب جایی نداشتند و لذا

غزال در زندان عمومی قصر با رفتار و برخورد‌های سنجیده خود و با قابلیت‌های هنری خویش - از جمله قابلیتش در گذاشتن شعرهای جدیدی از خود بر روی آهنگ‌های معروف آن دوره و توانایی‌اش در خواندن آواز با رعایت زیر و بم آهنگ‌ها و اجرای کارهای هنری دیگر از قبیل پانتومیم (لال‌بازی) - تأثیر عمیقی روی هم‌بندی‌های خود گذاشت. نشان دادن رفتار بعضی از هم‌بندی‌ها با استفاده از پانتومیم و با مثلاً تقلید صدای اتومبیل‌های مختلف از سوی غزال که هم‌بندی‌هایش می‌بایست تشخیص می‌دادند صدای کدام اتومبیل است نه تنها باعث ایجاد فضای شاد در شرایط زندان می‌شد بلکه به تحکیم رابطه و همبستگی سن زندانان نیز می‌افزود.

با آرزوی پرواز،
نگاه می‌کنم به بارش باران،
که می‌شوید زنگ ظلام شب را

و گوش می‌کنم
به همه‌می دور،
و در سرم تنها، هوای آزادی است
آزادی!
...
دشمن
این بزدل وقیح
بیهوده می‌کوشد
مرغ اندیشه‌ام را
از پرواز باز دارد
و تپش‌های عشق را
از قلب عاشق‌ام جدا کند."

مدت محکومیت غزال شش‌ماه بود. در تمام این شش‌ماه او کماکان شوق پرواز و پیوستن به سازمان چریک‌های فدائی خلق را در دل خود زنده نگاه داشته بود. پس از آزادی از زندان البته او مجبور بود برای حفظ ظاهر در حالیکه سال سوم حقوق سیاسی را می‌گذرانید، دوباره در دانشگاه اسم‌نویسی کند. اما واقعیت آن بود که غزال در اندیشه چیزی جز پیوستن به چریک‌های فدائی خلق و صرف همه نیروی خود در خدمت مبارزه علیه رژیم حاکم نبود و برای ارتباط گیری با سازمان تلاش می‌کرد. بالاخره او در فروردین‌ماه سال ۱۳۵۴ زندگی مخفی خود را در درون سازمان چریک‌های فدائی خلق شروع کرد و به عنوان یک مبارز حرفه‌ای در درون سازمان به فعالیت انقلابی پرداخت. در این مورد پدرش می‌گوید:

"در یکی از روزهای ماه فروردین روز بعد از ۱۳ نوروز لباس پوشیده بود پایین آمد مثل اینکه می‌خواست به حال من ترجم کند برایم چای ریخت و مرا بوسید و خداحافظی کرد و از خانه بیرون رفت. پس از ساعتی تلفن کرد که بابا من دیگر برنمی‌گردم. در فلان‌جا کاغذی است بردار و بخوان. کاغذ مفصل بود و رفتنش را توجیه می‌کرد."^۲

شدت و بی‌رحمی تمام مورد شکنجه قرار می‌دادند. با توجه به وسعت دستگیری‌ها، در شکنجه‌گاه‌هایی چون اوین و کمیته (کمیته مشترک ضدخرابکاری) فریادها و صداها پر از درد و خشم مبارزین زیرشکنجه لحظه‌ای قطع نمی‌شد؛ و این خود شکنجه وحشتناک دیگری برای اسیرشدگان در دخمه‌های وحشت‌زای رژیم شاه بود. در چنین شرایطی بود که غزال را در کمیته مشترک به زیر شکنجه بردند تا بتوانند پی به روابط مبارزاتی او ببرند. اما غزال شکنجه‌ها را تحمل کرد و دم بر نیاورد. او را به مدت یک ماه در "کمیته" به بند کشیدند. اما نه شکنجه و شرایط دهشتناک آن دخمه مخوف و نه وعده و وعیدهای مزدوران شاه خدشه‌ای در عزم انقلابی او به وجود نیاورد. بلکه با دیدن واقعیت شکنجه در زندانهای رژیم شاه فریادهای خشم غزال اینچنین به سراپش در آمد:

"هنگامی که،
محک عشق، شکنجه است
و معیار پیروزی
زندان
و این قفل و بندها،
این میله‌های آهنین سخت،
این زخمهای داغ،
خونابه‌های گرم،
فریادهای خشم،
این زجر بیدریغ روز و شب،
هر لحظه،
هر زمان،
آینده‌ی پیروز خلق را
در گوش‌های من،
فریاد می‌کنند."

غزال در زندان عمومی قصر با رفتار و برخورد‌های سنجیده خود از یک طرف و با قابلیت‌های هنری خویش از طرف دیگر - از جمله قابلیتش در گذاشتن شعرهای جدیدی از خود بر روی آهنگ‌های معروف آن دوره و توانایی‌اش در خواندن آواز با رعایت زیر و بم آهنگ‌ها و اجرای کارهای هنری دیگر از قبیل پانتومیم (لال‌بازی) - تأثیر عمیقی روی هم‌بندی‌های خود گذاشت. نشان دادن رفتار بعضی از هم‌بندی‌ها با استفاده از پانتومیم و با مثلاً تقلید صدای اتومبیل‌های مختلف از سوی غزال که هم‌بندی‌هایش می‌بایست تشخیص می‌دادند صدای کدام اتومبیل است نه تنها باعث ایجاد فضای شاد در شرایط زندان می‌شد بلکه به تحکیم رابطه و همبستگی بین زندانیان نیز می‌افزود. در اینجا نیز او در وصف زندانیان مقاوم و مبارز که شکنجه‌گاه‌های وحشتناک "شاه خونخوار" را تجربه کرده و همچنان سرفراز شوق پرواز برای تداوم مبارزه در سر داشتند، شعر می‌سرود و این نغمه بر لبانش جاری بود:

"من مرغ عاشقم،
زندانی این قلعه‌ی وحشتناک،
با بال‌های بسته،

از طرف "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" برای معرفی کتاب خاطرات رفیق مرضیه نوشته شده بعضی تاریخها به اشتباه ذکر شده اند که مسلماً اشتباه تایپی است. مثلاً در آنجا قید شده است که گویا رفیق مرضیه آن خاطرات را در پائیز سال ۱۳۵۳ نوشته است که اینطور نیست و همانطور که اشاره شد رفیق مرضیه در پائیز سال ۱۳۵۳ در قید حیات نبود که آن خاطرات را بنویسد بلکه این رفیق گرامی در بهار آن سال طی جنگی مسلحانه با دشمنان، به قول خود وی دسته گلی از خون خویش بسته و تقدیم راه رهایی زحمتکشانش نموده بود.^۵ من (نویسنده این سطور) به یقین می‌دانم که رفیق مرضیه آن خاطرات را در سال ۱۳۵۲ در اختیار رفقای سازمان قرار داد. در همین رابطه او به خود من و رفقای دیگر اصرار می‌کرد که ما نیز خاطرات خود را بنویسیم و با ابراز تعجب به ما می‌گفت شماها چرا این کار را نمی‌کنید! من خاطرات رفیق مرضیه را در درون سازمان در همان سال ۱۳۵۲ خوانده بودم. در ضمن رفیق مرضیه بعضی از شعرهایش را برای من می‌خواند. به گونه‌ای که خود وی می‌گفت بخش بزرگی از شعرهای او در جریان بازداشت چندروزه او در رابطه با فعالیت‌های دانشجویی‌اش از بین رفته بود. در سال ۱۳۵۷ نیز در هنگام چاپ کتاب "خاطراتی از یک رفیق" مطمئناً همه اشعار این رفیق در دسترس نبوده‌اند چرا که در این کتاب تنها بخشی از شعرهای متعلق به رفیق مرضیه به چاپ رسیده‌اند. همانطور که شعرهای چاپ‌شده رفیق مرضیه نشان می‌دهد شعرهای او زیبایی خاص خود را داراست ولی با زبان شعری رفیق غزال که رنگ زندان را هم به خود دارد متفاوت می‌باشد.^۶

ما در سازمان خود، رفقای شاعر مرد نیز داشتیم که رفیق عباس کابلی یکی از آنها بود. شعرهای این رفیق نیز از بین رفته‌اند. یکی از شعرهای به‌جامانده از این رفیق "بیداری خلق" نام دارد که اولین بار در خارج از کشور در نشریه "عصر عمل" شماره ۵ به چاپ رسید. او شعر بلندی به نام "سه اشرف" هم داشت که آن را با یاد حمید اشرف، اشرف دهقانی و مادرش که او نیز اشرف نام داشت سروده بود.

در اینجا در مورد شعر "افتخار" یا "من یک زنم" باید بگویم که این شعر همه زیبایی و صلابت خود را مدیون رشد جنبش مسلحانه و خونهای گرانقدر زنان و مردان شجاع، جسور و بی‌پاک، مدیون فداکاری و ازجان‌گذشتگی انقلابیون فداکار و صادق و صمیمی با ستم‌دیدگان است. بدون جنگجویان پاک و صمیمی و دلاوران شجاع و جسوری چون مرضیه‌ها، استعداد هنری غزال هرگز نمی‌توانست به چنان اوج شکوفائی برسد که خالق شعری چنین شکوهمندی گردد. همچنانکه شاملو نیز با الهام از مبارزات تا پای جان انقلابیون دهه سی و با الهام از جنبش مسلحانه در دهه پنجاه و جانباختگان مسلحی که عاشق

از رفیق غزال شعرهای چندی بجا مانده است که متأسفانه جز معدودی هیچکدام به نام خود وی در جنبش پخش نشده‌اند. شعر "افتخار" (من یک زنم) او اولین بار در یکی از نشریات کنفدراسیون بدون قید نام شاعرش به چاپ رسید. مبارزین آن زمان در کنفدراسیون (رفقای هوادار چریکهای فدائی خلق در آمریکا) این شعر را با دکلمه‌ای دلنشین و پُرصلابت و با گذاشتن آهنگی مناسب روی دکلمه به صورت زیبایی اجرا کردند که تا به امروز هم همواره الهام‌بخش همه جویندگان راه آزادی و بخصوص زنان مبارز و آزاده بوده است. البته از سال ۱۳۵۷ به بعد این شعر و بعضی دیگر از شعرهای رفیق غزال با نام رفیق گرانقدر دیگری یعنی مرضیه احمدی اسکوئی در جنبش پخش شده‌اند.

از رفیق غزال شعرهای چندی به جا مانده است که متأسفانه جز معدودی هیچکدام به نام خود وی در جنبش پخش نشده‌اند. شعر "افتخار" (من یک زنم) او اولین بار در یکی از نشریات کنفدراسیون بدون قید نام شاعرش به چاپ رسید. مبارزین آن زمان در کنفدراسیون (رفقای هوادار چریکهای فدائی خلق در آمریکا) این شعر را با دکلمه‌ای دلنشین و پُرصلابت و با گذاشتن آهنگی مناسب روی دکلمه به صورت زیبایی اجرا کردند که تا به امروز هم همواره الهام‌بخش همه جویندگان راه آزادی و به خصوص زنان مبارز و آزاده بوده است. البته از سال ۱۳۵۷ به بعد این شعر و بعضی دیگر از شعرهای رفیق غزال با نام رفیق گرانقدر دیگری یعنی مرضیه احمدی اسکوئی در جنبش پخش شده‌اند.^۶ دلیل این امر آن است که در این سال خاطراتی از رفیق مرضیه تحت عنوان "خاطراتی از یک رفیق" با امضای "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" در سطح وسیعی منتشر شد. متأسفانه منتشرکنندگان این کتاب که نه شناخت و نه اطلاعی از رفقای شاعر در سازمان ما داشتند بدون اطمینان از این که شاعر اصلی هر کدام از آن شعرها واقعاً کیست - گوئی که تنها یک شاعر در سازمان چریکهای فدائی خلق وجود داشته است - شعرهای باقیمانده از رفقای چریک در سازمان را به اشتباه به رفیق مرضیه نسبت داده و تحت عنوان "پاره‌ای اشعار" در آن کتاب به چاپ رساندند. در کتاب مذکور حتی شعر "به یاد پُرشکوه رفقا، سنجر، فرشیدی، نمازی، لطفی"، به نادرست سروده رفیق مرضیه عنوان شده است. اما واقعیت این است که تاریخ جان‌باختن رفیق مرضیه اردیبهشت سال ۱۳۵۳ می‌باشد در حالیکه رفیق خشایار سنجر حدوداً یک سال بعد از این تاریخ یعنی در ۲۳ فروردین سال ۱۳۵۴ در یک درگیری قهرمانانه با مزدوران ساواک شهید شد؛ و رفقا فرشیدی و نمازی که در آن تاریخ دستگیر شده بودند توسط دژخیمان شاه در زندان به قتل رسیده و به این طریق خون پاکشان بر زمین ریخته شد. در مقدمه کوتاهی هم که

به اجبار دست به ریسک‌هائی می‌زدند. غزال نیز چنین وضعی داشت. مطمئناً در چنین شرایطی بود که به گفته پدر غزال او چند بار مخفیانه به خانه پدر رفته و یکبار نیز با رفیقی در آن خانه به سر برده بود: "پریخت (غزال) دو یا سه بار شب به خانه آمد. یک شب خانم دیگری را هم به همراه داشت. در نور تلویزیون شام خوردند، زیرا چراغ روشن نکرده بودیم می‌دادا همسایه که به او اطمینان نداشتیم از توی اطاق خود آنها را ببیند. صبح که شد رفتند. آن شب بر من خیلی سخت گذشت. می ترسیدم ساواکی‌ها بیایند و آن دو که مسلح بودند بخواهند بگریزند و تیراندازی شود که خوشبختانه چنین حادثه‌ای رخ نداد."^۷

در آن سالها خانه مادر مبارز، پنجه‌شاهی در نارمک مأمون بزرگی برای رفقای باقیمانده از سازمان بود. اما در آن شرایط اضطراری رفت و آمد بیش از حد رفقای به آنجا، باعث ناامن شدن این خانه گشته بود. در چنین شرایطی بود که در دهم فروردین سال ۱۳۵۶ (که مدت کوتاهی تا سرنگونی رژیم شاه فاصله بود)، هنگامیکه غزال به همراه رفیق عباس هوشمند (یکی از رفقای قدیمی رفیق پویان که یکبار نیز در فروردین سال ۱۳۴۸ همراه وی برای ارتباط گیری با رفقای تبریز به آن شهر رفته بود و بعد دستگیر شده و پس از گذراندن سالها در زندان دوباره به سازمان پیوسته بود) به خانه مادر پنجه‌شاهی می‌روند، این خانه که لو رفته بود مورد حمله ساواک قرار می‌گیرد. در آنجا رفقا با شجاعت و جسارت تمام مسلحانه با پلیس درگیر می‌شوند. این درگیری فرصتی به مادر پنجه‌شاهی می‌دهد که به همراه دو فرزند کوچکش (خشایار و ناصر) موفق به فرار شوند. اما در جریان این درگیری غزال و رفیق عباس هوشمند و همچنین دو دختر خانواده پنجه‌شاهی، سیمین و نسرين که تحت آموزش غزال قرار داشتند، به شهادت می‌رسند - که یاد همه آنها گرامی باد!

مادر پنجه‌شاهی که شاهد درگیری قهرمانانه رفقا با مأموران ساواک در خانه خود بود بعدها تعریف کرده است:

"من شاهد جریان بودم، عده مهاجمان ساواک و شهربانی زیاد بودند، آنها از همه نوع اسلحه استفاده می‌کردند ولی اینها تنها یک مسلسل داشتند که رفیق غزال با آن تیراندازی می‌کرد." (نقل از یادنامه شهدای جنبش مسلحانه در لرستان).

رفیق غزال در این درگیری با جسارت تمام در جهت شکستن حلقه محاصره مزدوران رژیم حرکت نمود و گفته می‌شود که وی با مسلسل خود چندین مزدور رژیم را از پای در می‌آورد که فرصتی برای فرار مادر و بچه‌هایش فراهم می‌گردد. در این زمان رفیق غزال تنها ۲۵ سال داشت.

۴- این امر که شعر "افتخار" به رفیق غزال آیتی تعلق دارد و نه به رفیق مرضیه احمدی اسکوئی در چند سال پیش نیز از طریق نشریه پیام فدائی، ارگان چریکهای فدائی خلق ایران، به جنبش اعلام شد. در ضمن دو کلیپ نیز بر اساس این شعر از طرف چریکهای فدائی خلق ساخته شده که هم اکنون نیز در سایت این سازمان موجود است: www.siahkal.com

۵- در شرایط توده‌ای شدن مبارزه در سال ۱۳۵۷ خیلی از کتابها و جزوه های چریکهای فدائی خلق ایران توسط رفقای هوادار و یا حتی بنگاه های انتشاراتی تجدید چاپ شده و به طور وسیع در میان مردم پخش می شد. در چنین شرایطی کتابی با عنوان "خاطراتی از یک رفیق- یادداشت های چریک فدائی خلق، رفیق شهید مرضیه احمدی اسکوئی- همراه با چند شعر و یک داستان" با امضای سازمان چریکهای فدائی خلق ایران منتشر شد. در صفحه اول این کتاب نوشته شده است: چاپ اول: ۱۳۵۳ خورشیدی و در پشت صفحه آمده است: "چاپ دوم" فروردین ۱۳۵۷ خورشیدی. روشن است که منتشر کنندگان این کتاب در سال ۱۳۵۷ شعرهایی که نام شاعرشان برای آنها شناخته شده نبود را از طرف خود به کتاب اصلی اضافه کرده اند.

۶- این را هم اضافه کنم که من برای مشخص کردن شعرهای رفیق غزال از شعرهای رفیق مرضیه که در کتاب "خاطراتی از یک رفیق" به چاپ رسیده‌اند علاوه بر دانسته‌های خودم برای اطمینان خاطر هر چه بیشتر، به امکاناتی هم که داشته‌ام رجوع نموده‌ام. در ضمن برای نوشتن این زندگی‌نامه از منابع زیر نیز استفاده شده است:

- ۱) یاد نامه شهدای جنبش مسلحانه در لرستان.
- ۲) وبلاگ مشاهیر و مفاخیر بروجرد.
- ۳) دانش و اخلاق، گفتگو با عبدالمحمد آیتی.
- ۴) در شهر معروف شده بودم، گفتگو با عبدالمحمد آیتی
- ۵) غزل وادی خاموشان، گفتگو با عبدالمحمد آیتی
- ۶) تنها توانستم دست برادرم را بفشارم؛ بی‌بی‌سی ویژه سیاهکل

ضمیمه ۱:

نامه عبدالحمید آیتی، پدر غزال به بنفشه حجازی

آقای آیتی در نامه‌ای صمیمی برآیم از غزال نوشته است:

"پریدخت که در همان سالهای اول دبیرستان نام مستعار غزال را برای خود برگزید در آبان سال ۱۳۳۰ در بابل متولد شد. مرا پس از فراغت از تحصیل در مهرماه

۱۳۵۰ شاملو هستند. وقتی او به مردم ندا می‌دهد که: "چه فروتنانه برآستانه تو بر خاک می‌افتد/ آنکه در کمر گاه دریا/ دست/ حلقه توانست کرد"، تصویر نبرد رزمنده چریک فدائی‌ای را در حافظه خود دارد که حتی در سخت‌ترین شرایط مواجهه با نیروهای مسلح دشمن فراموش نمی‌کند که مردم ناظر بر صحنه درگیری را از تیررس دشمن خارج سازد (رفیق کارگر، احمد ذیبرم). شاملو خود در مقدمه کتاب "کاشفان فروتنی شوکران" می‌نویسد که در این کتاب زنان و مردانی الهام‌بخش شعرهای او بودند که "خون رگان خود را قطره قطره نثار کردند، تا خلق با دو چشم خویش ببینند که خورشیدشان کجاست".

باید تأکید کرد که رفقای هنرمند چریک فدائی خلق، چه رفیق مرضیه و چه رفیق غزال و چه رفقای شاعر گمنامی چون رفیق عباس کابلی که حتی شعرهایشان نیز دیگر در دسترس نیستند، همه نه تنها با قریحه شعر و هنر خود بلکه با تمام قابلیت‌ها و زندگی سرشار از پیکار متهورانه‌شان با دشمن، همواره در یاد توده‌ها زنده خواهند ماند. این کمونیست‌های راستین، با تلاش‌های انقلابی‌شان و با خون خویش راه مبارزه با دشمن را برای آیندگان هموار کردند. با این کار آنها به مثابه "بخش بالفعل از آن کل بالقوه" به طبقه کارگر و دیگر توده‌های تحت ستم ایران خدمت بزرگی نموده‌اند. آنها راهی را به مثابه راه اصلی مبارزه به ستم‌دیدگان نشان داده‌اند که هنوز هم دشمن و کارکنان فکری خدمتگزار مرتجعین کنونی با همه تلاش‌های گسترده‌شان باز قادر به خدشه‌دار کردن آن در ذهن ستم‌دیدگان نیستند.

غزال (پری دخت) آیتی که به عنوان یک چریک فدائی خلق جان بر کف برای آزادی طبقه کارگر و رهائی توده‌های ستم‌دیده ایران از قید سلطه امپریالیسم و رژیم دست‌نشانده شاه مبارزه می‌کرد با همه صداقت و صمیمت انقلابی‌اش در دل مردم آگاه ایران زنده است و نام گرامی او نگین درخشانی است که امروز بر فراز جنبش کمونیستی ایران نشسته است.

یاد او و یاد همه چریکهای فدائی خلق جانباخته گرامی و راهشان پُرهرو باد.

پانویست‌ها:

۱- در کتاب دشمن (چریکهای فدائی خلق از نخستین کنش‌ها تا بهمن ۱۳۵۷) تاریخ شهادت غزال ۱۰ فروردین ۱۳۵۶ ذکر شده است. ولی خبر شهادت او در ۱۵ فروردین آن سال در روزنامه‌ها منتشر شد.

۲ و ۳ - برگرفته از نامه پدر غزال - فیسبوک بنفشه حجازی.

زندگی و سعادت توده‌های ستم‌دیده مردم بودند به سرایش شعرهای زیبا و شکوهمند ماندگار خود نایل آمد. مثلاً او که به این حقیقت آگاه بود که مردم به دلیل خیانت‌های حزب توده قبل از شروع جنبش مسلحانه، نسبت به روشنفکران بدبین و بی‌اعتماد بودند بدون آنکه ببیند که آن روشنفکران انقلابی در بازستاندن اعتماد مردم نسبت به عنصر آگاه جامعه خون خویش را گواه صداقت خود با توده خویش قرار داده‌اند و با صمیمت و فروتنی جان شیرین خود را فدای راه رهائی خلقهای ستم‌دیده ایران می‌کنند، نمی‌توانست مثلاً این نغمه را که در مقابل ترس و خفت "توده‌ای"های خائن توصیفی بسیار رسا و زیبا از وجود پاک آن انقلابیون است بر زبان راند که:

**"عاشق اعتراف را چنان به فریاد آمد
که وجودش همه بانگی شد."**

نه، بدون مقاومت تا پای جان آن جان‌های شیفته در زیر چنگال‌های خونین ارتجاع و مرگ آنان در زیر شکنجه که خود بیان غایت وفاداری به کارگران و زحمتکش‌شان در عمل بود، شاملو نمی‌توانست به فریاد در آید که:

**"تو نمی‌دانی غریو یک عظمت
وقتی در شکنجه یک شکست
نمی‌نالد
چه کوهی است**

**...
تو نمی‌دانی مردن وقتی که انسان
مرگ را شکست داده است
چه زندگی‌ست!"**

به راستی که شعرهای دهه ۱۳۵۰ شاملو در وصف انقلابیون مسلح که نشان زیباترین شعرهای او را به خود گرفته در شرایطی از طرف او سروده شده‌اند که غزال‌ها و مرضیه‌ها، عباس کابلی‌ها، عباس هوشمندها، سنجرهای، پنجه‌شاهی‌ها، فرشیدی و نمازی‌ها، صبا بیژن‌زاده‌ها و ده‌ها انقلابی بی‌پاک و صادق و صمیمی با خلق خویش حماسه‌سازان صحنه نبرد با دشمن بودند. در این شعرها او از مردان و زنان "شیر آهنگه"، از آنها که "سرخ و لوند بر خار بوته خون" می‌شکفند سخن می‌گوید، از همان جان‌های شیفته‌ای که با تن‌های سوخته از شکنجه با سرود زندگی بر لب به میدان‌های تیر می‌رفتند، در دادگاه‌های مرگ، مقاوم و استوار می‌ایستادند و از رهائی خلق سخن گفته و ندا سر می‌دادند که "من برای جانم چانه نمی‌زنم." (جمله‌ای از زنده‌یاد خسرو گل‌سرخ که به واقع بیان ایستادگی قهرمانانه بسیاری از انقلابیون دهه ۱۳۵۰ در بیدادگاه‌های رژیم شاه است) و از انقلابیونی سخن می‌گوید که در دستی کتاب، در دستی دیگر سلاح و زیر زبان سیانور در خانه و خیابان با نیروهای اهریمنی دشمن می‌جنگیدند. آری غزال‌ها دستمایه بدیهه‌نوازی‌های شعری دهه

می‌دانست که دلم برایش شور می‌زند و نگران سلامتی او هستم. این بود که عصرها تا از کوه پایین می‌آمد تلفن می‌کرد تا پدر خیالش راحت باشد. در این کوهنوردیها گویا یکی از همراهان او را، به علتی گرفته بودند و او دوستان کوه خود را لو داده بود. در یکی از روزهای اواخر شهریور بود من سر کار بودم، صبح اولوقت به منزل ریختم و او را با خود بردند. او را به کمیته مشترک، شکنجه‌گاه مخوف بردند. یک‌ماه از او بی‌خبر بودیم و در این فکر که با او چه می‌کنند. به هر دری می‌زدیم شاید راهی به نزد او بیایم. سرانجام فهمیدم که بازجویی در کمیته تمام شده و او را به زندان قصر برده‌اند. در زندان قصر زندان زنان با او ملاقات کردم. هنوز کف پاهایش مجروح بود و در راه رفتن می‌لنگید.

دادگاه برایش تشکیل دادند و به ۶ ماه حبس محکومش کردند. روز ۲۹ اسفند بنا بود آزاد بشود و آزاد شد. برای دوستان و آشنایان خود سوغات‌هایی آورده بود از آنها که زندانیان از خمیر نان درست می‌کنند. حالا باید وضعیتش را با دانشگاه محبوبش روشن کند. نزد رئیس دانشگاه رفت و شرح حال خود را بگفت. موافقت کرد که ادامه تحصیل بدهد. به کلاس رفت. گویا در زندان او را به پیوستن به جریانات مخفی ترغیب کرده بودند. من که از جزئیات حال او آگاه بودم، یو برده بودم. تا در یکی از روزهای ماه فروردین روز بعد از ۱۳ نوروز لباس پوشیده بود پایین آمد مثل اینکه می‌خواست به حال من ترجم کند برایم جای ریخت و مرا بوسید و خداحافظی کرد و از خانه بیرون رفت. پس از ساعتی تلفن کرد که بابا من دیگر بر نمی‌گردم. در فلان‌جا کاغذی است بردار و بخوان. کاغذ مفصل بود و رفتنش را توجیه می‌کرد. وقتی در زندان بود و بنا بود اول فروردین آزاد شود این شعر را به دیوار اتاقش زده بودم:

کی بر این کلبه ویران شده سرخواهی زد
ای پرستو که پیام‌آور فروردینی

ولی این‌بار دیگر بازگشتی نداشت. هر هفته چند نفر را می‌کشتند و در روزنامه‌ها خبرش را می‌نوشتند. من هر روز عصرها روزنامه را نگاه می‌کردم تا روز ۱۵ فروردین ۱۳۵۶ که روزنامه‌های عصر خبر دادند که او با سه نفر دیگر، دو زن و یک مرد، کشته شده‌اند.

غزال شعر می‌گفت داستان می‌نوشت و از انگلیسی ترجمه می‌کرد. دو کتاب از او به چاپ رسیده است.
منبع: فیس‌بوک بنفشه حجازی

(ادامه دارد)

روی مهتابی رختخواب انداختیم. می‌گفتند ساوه عقب دارد و من از ترس عقب تا صبح او را روی سینه خودم خواباندم. سال بعد همه به ساوه رفتیم. پری به کلاس دوم ابتدایی رفته بود. در ساوه خوش درخشید، شکفته شده بود. موهای بلند قهوه‌ای، چشمان عسلی و گیرا، چهره زیبا. مطبوع طبع و محبوب معلمان مدرسه شده بود. آوازی خوش داشت و در جشنهای فرهنگی با ارکستر دانش‌آموزان آواز می‌خواند. کم‌کم شعر گفتن را شروع کرد و در دو نمایشنامه که یکی از آنها نوشته گوهرمراد (دکتر ساعدی) بود بازی کرد. در سال ۱۳۴۲ مادرش را از دست داد. پس از دو سه سال من به گرمسار منتقل شدم و پری و خواهر و برادرش را در تهران گذاشتم.

فرهنگی بزرگوار، خانم نوآموز رئیس دبیرستان اسدی، دو خواهر را در دبیرستان خود پذیرفت. دبیر ادبیات او خانم ماندانا باوندی بود که در رشد او بسیار مؤثر بود. کلاسهای انشا حال و هوای دیگری داشت. پری با قلم شیوای خود انشاهای یا بهتر بگویم مقالات خوب می‌نوشت. ممکن بود با لطیفه‌پردازیهایش بچه‌ها را بخنداند یا با صحنه‌پردازیهایش سوزناک‌اش اشک به چشمها بیاورد. مانند مقاله‌ای که در سوک مادر خود نوشته بود. به والیبال هم علاقه داشت. چند بار در اثر ضربه توپ، دستش رگ به رگ شد یا از جا در رفت. از این سالها هم شعرها و نوشته‌هایش را "غزال" امضا می‌کرد. به شعر معاصر و شاعران معاصر علاقه بسیار داشت. از من می‌خواست که او را به دیدن این بزرگان ببرم. یک روز به دیدن اخوان رفتیم. این ملاقات سبب شد که اخوان شعری در سوک او بسراید. همچنین حمید مصدق و مجد زهری که در مرگ او شعر گفته‌اند. چند بار هم به دیدن کسرای رفتیم. شعر آرش کمانگیر را غزال در نوار خوانده بود.

غزال از دبیرستان اسدی دیپلم ادبی گرفت. همه آرزویش آن بود که به دانشکده حقوق برود و علوم سیاسی بخواند. روزی که برای شرکت در سال مرگ نیما به دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه رفته بودیم با حسرت می‌گفت: ای خدا ممکن است که روزی هم من دانشجوی این دانشگاه باشم. در کنکور قبول شد. در همان رشته‌ای که می‌خواست. سال ۱۳۵۲ بود برای گرفتن واحدها همراهش به دانشکده رفتیم. دکتر حمید عنایت برایش واحد تعیین کرد. در این سالها که غزال به دانشگاه می‌رفت فعالیتهای سیاسی در میان دانشجویان رواج و رونق گرفته بود. غزال هر هفته کوله‌پشتی خود را به پشت می‌بست و هنوز هوا کاملاً روشن نشده بود از خانه بیرون می‌آمد تا به دوستان دیگرش بپیوندد و همه به کوه بروند.

سال ۱۳۳۸ به دبیری دبیرستانهای بابل فرستادند و من سال بعد در بابل ازدواج کردم. یک ماه به تولد فرزندم مانده بود که مرا به سبب شعری که سروده بودم از بابل به خرم‌آباد فرستادند. در خرم‌آباد بودم که تولد پریدخت را که بعداً پری صدایش می‌کردیم به من خبر دادند. پدر بزرگش او را در اواخر آذر ۱۳۳۰ به بروجرد آورد و من کودک و مادرش را به خرم‌آباد بردم. زمستان زود رسیده بود و من همه‌اش دلهره داشتم که نکند در گردنه رازان در برف بمانیم. یکی از لحظات خوش فراموش‌نشدنی من، دیدن دختر زیبایم پری بود. پری سال اول زندگی را در خرم‌آباد به پایان آورد. در خرداد همان سال اولیاء فرهنگ خرم‌آباد صلاح خود را در این دیدند که من در خرم‌آباد که یک منطقه نظامی بود نمانم و پرونده‌ای ساختند و مرا در اختیار کارگزینی گذاشتند و من با همسر و دخترم در میان بدرقه عده‌ای از دانش آموزان به بروجرد آمدم. آنها را در بروجرد گذاشتم و خودم به تهران رفتم تا بینم سبب انتقال و انتظار خدمتم چه بوده. در ماه آذر سال ۱۳۳۱ دختر دیگرم آذر دخت در بروجرد به دنیا آمد. کار من به این زودیها درست نمی‌شد. به ناچار پری و آذر و مادرشان هم به تهران آمدند. آذر را پدر بزرگش به بابل برد و پری پیش من در تهران ماند. وزارت فرهنگ با من بر سر مهر نبود و زندگی ما به سختی می‌گذشت ولی پریدخت در آن سالهای سخت آرامش دل من بود. فراموش نمی‌کنم که کیف کوچک آبی‌رنگی را در مغازه‌ای دیده بود و آرزو داشتم که آنرا داشته باشم. کیف را قیمت کردم ۵ تومان بود. حقوق من در جایی که کار می‌کردم روزی ۵ تومان بود. خوشبختانه پولی فراهم کردم و کیف را برای او خریدم وقتی که چیزی برایش می‌خریدم خیلی خوشحالی می‌کرد و این عادت او بود. وقتی کتاب "الاغ کوچک و آرزوهای بزرگ" را ترجمه کرد و به چاپ رسید من یک الاغ عروسکی کوچک برایش خریدم. آنقدر خوشحال شد که از خوشحالی گریه کرد. من در مطبوعات چیز می‌نوشتیم و در کلاسهای شبانه هم درس می‌دادم. از جمله عضو هیئت تحریریه کتاب هفته شدم که سردبیر آن آقای شاملو بود و مشاور آن دکتر محسن هشترودی. روزی او را با خودم به کتاب هفته بردم. هنوز خردسال بود چانه‌اش را روی میز گذاشته بود. دکتر هشترودی گفت: این دختر تو عجب چشم‌مهایی دارد. زندگی از آن می‌تراود. کم‌کم به هفت‌سالگی نزدیک می‌شد. او را به دبستان شهپرست در آخر خیابان شاپور گذاشتم. آموزگار و مدیر مدرسه دوستش داشتند. کارمن هم رو به راه شد و پس از چهار سال که منتظر خدمت بودم مرا به ساوه فرستادند. من به ساوه رفتم، پری و مادرش در تهران ماندند. یادم می‌آید که یکبار او را با خود به ساوه بردم موقع خواب

در باره "تفاهم" هسته ای اخیر !



جمهوری اسلامی و دولت های معروف به ۵+۱ در مذاکرات خود در رابطه با پروژه هسته ای جمهوری اسلامی به "تفاهم" رسیده و این تفاهم به صورت بیانیه مشترکی در روز پنجشنبه (۱۳ فروردین ماه) در لوزان سویس به طور رسمی اعلام شد. این مذاکرات در واقع ادامه مذاکراتی است که سال هاست بین طرفین ادامه داشته و در نوامبر ۲۰۱۳ هم به توافق نامه ای که آن را "برنامه اقدام مشترک" می نامیدند منجر شده بود. البته قرار است توافق اصلی که چهارچوب آن اکنون اعلام می شود در آخر ماه ژوئن (۱۱ تیر ۱۳۹۴) قطعیت یافته و به امضای طرف های مذاکره برسد.

اهمیت تفاهم اعلام شده قبل از رسیدن به توافق قطعی ، صرفا در این است که این تفاهم رسما از یک طرف چهارچوب آن چه بر سر پروژه هسته ای جمهوری اسلامی خواهد آمد را روشن می سازد و از طرف دیگر بیانگر آن است که سردمداران جمهوری اسلامی با امضای تفاهم مذکور به چه خفت و خواری ای در مقابل چشم جهانیان تن داده اند.

همان طور که همگان می دانند سال هاست که رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی میلیارد ها دلار درآمد کشور را صرف پروژه تبهکارانه هسته ای نموده است؛ و همگان می دانند که این پروژه برای قدرت های سرمایه داری ، دستاویزی شد تا تحریم هائی را علیه ایران اعمال نمایند که البته دودش قبل از هر کس به چشم مردم رنجیده ما رفته است، در عین حال تحریم ها هزینه پروژه هسته ای را به ضرر خزانه کشور چندین برابر نمود. اکنون بررسی مفاد "تفاهم" اعلام شده آشکارا نشان می دهد که اولاً قدرت های بزرگ امپریالیستی چنان بندهائی دور پروژه اتمی رژیم بسته اند که به هیچوجه دیگر کارائی سابق خود را نخواهد داشت، و ثانیاً تحریم ها نه تنها به طور همه جانبه لغو نخواهند شد (یعنی همه تحریم ها لغو نخواهند شد) بلکه آن هائی هم که قرار است لغو شوند به یکباره چنین نخواهد شد ، بلکه لغو آن ها مرحله به مرحله صورت خواهد گرفت - آن هم البته به شرط آن که غرب نتواند (به واقع سیاست اش ایجاب کند که نخواهد!) بهانه جدیدی برای عدم لغو آن ها پیدا بکند. بر این اساس است که غرب شدیدترین و همه جانبه ترین بازرسی ها را در تفاهم نامه مذکور برای خود محفوظ داشته است. درست با امضای چنین تفاهم رسوائی است که اوپاما در حالی که از تفاهم نامه مذکور تحت عنوان "تفاهم تاریخی" نام می برد با احساس قدرت مطرح می کند که اگر این تفاهم نامه اجرا شود باعث می شود ایران "بطور کامل به جامعه کشور ها باز گردد". در عین حال با بررسی این تفاهم نامه ، دقیق تر می توان معنای عملی "نرمش قهرمانانه" ولی فقیه جنایتکار جمهوری اسلامی را هم دریافت.

اگر در طول مذاکرات، خامنه ای عربده می کشید که جمهوری اسلامی نه ۱۹ هزار بلکه ۱۹۰ هزار سانتریفیوژ لازم دارد و از آن کوتاه نخواهد آمد بر اساس تفاهم اعلام شده جمهوری اسلامی صرفاً "۶۱۰۳ سانتریفیوژ خواهد داشت که ۵۰۶۰ عدد آن به مدت ۱۰ سال غنی سازی خواهند کرد؛" و همه آن ها هم از نوع قدیمی "سانتریفیوژهای آی آر ۱ خواهند بود". هم چنین بر مبنای این تفاهم نامه "ایران برای ۱۵ سال اورانیوم تا ۳٫۶۷ درصد غنی سازی خواهد کرد." و ذخایر اورانیوم چند هزار کیلوئی آن هم "به ۳۰۰ کیلو مواد ۳٫۶۷ درصد غنی شده تقلیل خواهد یافت". با توجه به نمونه های فوق آیا ضرورتی دارد که به تعطیل عملی مرکز غنی سازی فردو و راکتور آب سنگین اراک اشاره نمود که مطابق تفاهم نامه مذکور یکی به آزمایشگاه علمی تبدیل می شود و دیگری هم آن چنان "هسته اصلی" اش تغییر می کند که معنی عملی اش تعطیل آن به مثابه بخشی از برنامه های هسته ای جمهوری اسلامی می باشد. البته بعد از این که جمهوری اسلامی به همه موارد تحمیل شده گردن نهاده ، همان طور که اشاره شد تحریم ها نه آن طور که جمهوری اسلامی تبلیغ می کند ، یکباره ، بلکه مرحله به مرحله لغو خواهد شد. تازه تحقیر بارتر این است که تمامی تحرکات جمهوری اسلامی در زمینه این قرارداد تحمیلی، مورد شدیدترین بازرسی های خفت بار دول امپریالیستی قرار خواهد گرفت با این هدف که عدولی از شروط آن ها صورت نگیرد. رسوائی این به اصطلاح توافقات تا آن جاست که خودشان می گویند این سیستم بازرسی بیسابقه بوده و "بیش از هر کشور دیگری در دنیا" اعمال خواهد شد.

و "مردمی" است ، همان طور که نیرو های انقلابی بارها اعلام کرده اند این پروژه برنامه ای ضد در صد، ضد ملی و ضد مردمی است. پروژه ای که ضررهائی غیرقابل جبران به منافع مالی و اقتصاد کشور وارد نموده و در عمل تنها باعث پر شدن جیب کمپانی های بزرگ امپریالیستی و مشتی بورژوازی بی همه چیز شده است.

موضوع مهم دیگر آن است که هنوز تفاهم مورد بحث به توافقنامه ای که همه طرف ها ملزم به اجرای آن باشند تبدیل نشده است که دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی می کوشد چنین جلوه دهد که با لغو تحریم ها مشکلات مردم برطرف شده و تورم و گرانی و بیکاری از اقتصاد کشور رخت خواهد بست. در همین چهارچوب ، روحانی مدعی شده: "یکی از وعده هائی که دولت به مردم داده بود، این که سانتریفیوژ بچرخد، اما زندگی مردم هم بچرخد. چرخش سانتریفیوژها زمانی برای ما ارزشمند است که چرخ اقتصاد هم در کنار آن در چرخش باشد". این ادعاها تماماً ریاکارانه بوده و تنها برای فریب مردم مطرح شده و می شوند. بدون انکار نقش مخرب تحریم ها بر دوش مردم ستمدیده ما واقعیت این است که آن چه در اساس باعث تورم و گرانی و فقر و فلاکت اکثریت آحاد جامعه ایران یعنی کارگران و زحمتکشان و طبقات پائین جامعه گشته همانا حاکم بودن سیستم سرمایه داری در جامعه و وابستگی ایران به سیستم سرمایه داری جهانی است که در بحران به سر می برد؛ و بحران اقتصادی حاکم بر اقتصاد کشور ربطی به تحریم های اعمال شده از سوی قدرت های بزرگ نداشته و لغو آن ها - آن هم به قول خودشان مرحله به مرحله و با شرط و شروط هائی که افسارشان را خودشان به دست دارند - نمی تواند باعث از بین رفتن فقر و فلاکتی شود که امروز سایه سیاه خود را بر جامعه ایران گسترده است.

بنابراین هر تصویری مبنی بر این که با لغو تحریم ها و در زیر سلطه جمهوری اسلامی ، زندگی کارگران و ستمدیدگان با "بهبود" مواجه خواهد شد و بار چپاول های میلیاردری زانو صفات حاکم تقلیل خواهد یافت ، با واقعیت انطباق نداشته و دیر یا زود این تقابل با همه دهشت هایشان در مقابل چشم همگان قرار خواهد گرفت. همه واقعیات و تجارب بیانگر آنند که برای رسیدن به یک زندگی انسانی و آزاد که دیگر کسی شاهد فقر و فلاکت و بیکاری نباشد ، راهی جز تلاش برای نابودی جمهوری اسلامی و سلطه اربابان امپریالیست اش در مقابل مردم ما قرار ندارد. این تفاهم ها و بیانیه ها که سلطه جمهوری اسلامی را تحکیم می کنند درست در تقابل با این راه می باشد.

مرگ بر امپریالیسم!

سرنگون باد رژیم وابسته به

امپریالیسم جمهوری اسلامی!

پیروز باد انقلاب! زنده باد کمونیسم!

جریکهای فدائی خلق ایران

۱۵ فروردین ۱۳۹۴ - ۴ آپریل ۲۰۱۵

مقایسه آن چه در این مذاکرات نصیب جمهوری اسلامی شده است با هزینه هائی که سردمداران مزدور جمهوری اسلامی صرف راه اندازی پروژه هسته ای شان کرده اند بار دیگر بروشنی نشان می دهد که علیرغم تبلیغات فریکارانه جمهوری اسلامی و همه کسانی که می کوشیدند ثابت کنند که "پروژه هسته ای" فوق الذکر برنامه ای "ملی"

رهبری سازمان در آن زمان که امثال فرخ نگهدارها در راس آن بودند تعجب نمی کردم اما راستش را بخواهید اتهامات شان برایم قابل فهم نبود و پیش خود می گفتم اگر چریک های فدائی و مبارزه مسلحانه آن ها جدا از توده بود پس این همه مردمی که خود را هوادار سازمان چریکهای فدائی خلق می دانند از کجا آمده اند و این همه با شور و عشق فدایی فدایی گفتن ها و تاکید بر اینکه فدایی تو افتخار مائی از کجا به وجود آمده است. و برآستی اگر آن ها جدا از توده هستند پس چه نیروئی با توده هاست و در دل آن ها جا دارد و می توان او را در پیوند با توده ها اعلام کرد؟

در هر صورت روز مراسم فرا رسید و به دانشگاه رفتم تا در مراسم بزرگداشت رفیق بهروز دهقانی شرکت کنم. در این مراسم مادر رفیق بهروز دهقانی سخنرانی کرد. او در مورد خصوصیات زندگی رفیق بهروز دهقانی و دامادش رفیق کاظم سعادت که هر دو در سال ۵۰ و به فاصله کوتاهی از هم شهید شده بودند صحبت کرد. صحبت ها و درد دل های این مادر پیر با استقبال وسیع شرکت کننده گان و جوانانی مواجه شد که گرچه آن دوران را ندیده بودند اما آماده ادامه راه آن دلاوران بودند. نکته جالبی که از این مراسم در ذهنم باقی مانده شعر خوانی کودک خردسالی بود که از اقوام شهدای فدائی بود. این کودک خردسال یک شعر ترکی نسبتاً بلندی از رفیق علیرضا نابدل به نام "من هسته کوچکی بودم" (من چیچیک بیرچرده ک ایديم) را به زیبایی از حفظ خواند که با استقبال مردم مواجه شد.

در هر صورت مراسم تمام شد و به شکل آبرومندانه از قهرمان مردم تجلیل شد. اما روسپاهی برای آن هائی ماند که سازمان بهروز ها را غصب کرده بودند و دیری نگذشت که این مار های خوش خط و خال ، سازمانی را که با خون بهروز ها و کاظم ها و نابدل ها شکل گرفته بود را به منجلاب راه حزب توده و دفاع از جمهوری اسلامی بردند تا به همگان نشان دهند که با توده بودن به باور آن ها یعنی توده ای بودن، یعنی پشت کردن به مردم و آرمان های انقلابی مردمی که برای رسیدن به آزادی به پا خاسته بودند .

مراد تبریزی
اسفند ۱۳۹۳



خاطره ای از مراسم بزرگداشت

رفیق بهروز دهقانی

در تبریز (سال ۵۷)

سازمان دهندگان حرکت این جریان در تبریز و آذربایجان بود در عین حال همگان می دانستند که بهروز دهقانی در زیر شدیدترین شکنجه ها بدون کمترین ضعف اسرار سازمان و مردم خود را در سینه حفظ کرده و قفل سکوت بر لب، شهادت در زیر شکنجه را بر افشای اسرار مردم ترجیح داده است. بهروز اولین چریکی بود که در سال ۵۰ با شهادت خود در زیر شکنجه ، فضای مبارزاتی و مقاومت را در زندان های شاه دگرگون نمود و و روحیه مبارزاتی را چنان ارتقاء داد که تأثیراتش در زندان های شاه غیر قابل انکار بود.

از سوی دیگر زندگی و فعالیت های اجتماعی و فرهنگی و سیاسی او در تبریز و آذربایجان زبانزد همه بود. روابط بهروز با صمد بهرنگی امری نبود که از چشم اهالی تبریز پنهان مانده باشد. آن ها آن قدر نزدیک و صمیمی بودند که ساعدی دوست دیرینه شان از آن ها به عنوان دوقلو یا به زبان خودش "توآمان آگاه که در برابر هر مسئله ی مهمی نبض شان با هم می زد" یاد می کرد.

وقتی که شنیدم این مراسم نه از طرف کسانی که در آن زمان سکان سازمان بهروز دهقانی ها را بدست گرفته بودند، بلکه از طرف دوستداران او برگزار خواهد شد تعجب نکردم چون می دانستم که غاصبین نام سازمان فدائی در آن زمان دیگر اعتقادی به آرمان ها و تئوری های چریکهای فدائی و بهروز دهقانی ها نداشتند و در حالی که تابلوی سازمان چریکهای فدائی خلق را به دست گرفته بودند اما با بیشرمی در روابط خصوصی خود مبارزه مسلحانه ای که چریکهای فدائی انجام داده بودند را مردود اعلام کرده و مبارزه آن ها را "جدا از توده" می نامیدند. درست است که از کار دارو دسته

هنوز مدت کوتاهی از قیام بهمن نگذشته بود و به همین دلیل هم مردمی که شاه (که با تکبر خود را "شاه شاهان" می نامید) را سرنگون کرده بودند در خود احساس پیروزی می کردند. همه شاد بودند و در همه جا براحتی می شد شور و حالی که از احساس پیروزی به مردم دست داده بود را دید. در آن روزها که همه شاد بودند و جنب و جوش مبارزاتی در مردم دیده می شد، یکی از اقدامات قابل تحسین مردم قدردانی از مبارزینی بود که در زمان دیکتاتوری شاه با این رژیم سرکوبگر مبارزه کرده بودند. در چنین فضائی زندانیان آزاد شده از سیاهچال های شاه با استقبال وسیع مردم مواجه می شدند. هر کسی به زعم خود از زندانیان سیاسی آزاد شده تجلیل می کرد و مردم دسته دسته برای دیدار از زندانیان آزاد شده با دسته گل به خانه های آن ها می رفتند. و در این میان تجلیل از شهدایی که در سالهای قبل با رژیم شاه مبارزه مسلحانه کرده و کشته شده بودند جای ویژه ای داشت و این شهدا در بین مردم از ارج و قرب ویژه ای برخوردار بودند.

به همین دلیل وقتی شنیدم که مراسمی برای بزرگداشت یاد و خاطره رفیق بهروز دهقانی در دانشگاه تبریز در سالن آمفی تئاتر دانشکده کشاورزی برگزار می شود ، مشتاقانه خود را آماده کردم که در این مراسم شرکت کرده و به سهم خود ادای دینی به این کمونیست از جان گذشته بکنم. برای من هم چون اکثر مردم آذربایجان و مخصوصاً اهالی تبریز ، رفیق بهروز دهقانی جایگاه برجسته ای در بین شهدای جنبش مسلحانه و چریکهای فدایی خلق داشت. این احترام به رفیق بهروز دهقانی البته دلائل گوناگونی داشت علاوه بر این که او یکی از بر پا کنندگان سازمان چریکهای فدایی خلق و یکی از

چریکهای فدائی خلق و بختک حزب توده... از صفحه ۱۹

...صدور قطع نامه و پشتیبانی از "روحانیت مبارز و در رأس آن آیت الله خمینی"، درست در زمانی صورت می گیرد که جناح های ارتجاعی به توطئه ای ننگین بر علیه جنبش کمونیستی مباردت ورزیده اند. این به اصطلاح "فدائیان خلق" به جای پاسخگوئی و مبارزه جدی با اتهامات سنگین خمینی علیه خلق کرد و علیه چریکهای فدائی خلق ایران، از "پیام واقع بینانه امام خمینی به خلق ستمدیده کرد" و "اعلامیه دیروز حوزه علمیه قم..." استقبال می کند و تمام جنایات، فجایع، خودسری ها و به خاک و خون کشیدن کارگران، دهقانان، نیروهای انقلابی و دیگر توده های زحمتکش کرد را فراموش می نمایند....ما یک بار دیگر به همه انقلابیون راستین خلق و به مبارزین طبقه کارگر اعلام می کنیم چنین سازمانی با چنین مشی و سیاستی به کلی با سازمان پر افتخار چریکهای فدائی خلق ایران بیگانه است و تلاس ها و موضع گیری های این فرصت طلبان تنها می تواند به انحراف جنبش و تکرار شکست های دردناک و در نتیجه، بی اعتبار کردن نام فدائی بیانجامد. (نقل از جزوه: "کسانی که مورد خطاب کمیته مرکزی خائن حزب توده قرار گرفته اند، چریکهای فدائی خلق نیستند!") (ادامه دارد)

این کشور را اشغال نموده اند اما به جای دموکراسی مردم شاهد حاکمیت رژیم های سرتا پا فاسد و دست نشانده بوده اند. رژیم های وابسته ای که خود کثیف ترین خرافات اسلامی را تبلیغ و تشویق می کنند. رژیم هائی که دزدی و ارتشاء و حمایت از قاچاق مواد مخدر یکی از خصوصیات برجسته شان می باشد.

در چهارچوب این سیاست امپریالیستی در تمام این سال ها ، مردم این کشور به جای دموکراسی و امنیت شاهد سرکوب و جنگ و جنایت و ناامنی بوده اند و به جای نابودی اسلام گرایان افراطی شاهد رشد قارچ گونه دار و دسته های تروریست - جهادی بوده اند. به جای آزادی ، شاهد کثیف ترین سیاست های زن ستیزانه بوده اند. همین زن ستیزی هاست که به مردسالاران اجازه می دهد که در روز روشن و در مقابل چشمان نیرو های انتظامی زنی را سنگسار کنند و با وحشیگری تمام ، تن بی جاناش را به آتش بکشند.

برای رهایی از همه مصائبی که در افغانستان شاهد هستیم از فقر و فلاکت توده ها تا گسترش اعتیاد و قاچاق مواد مخدر ، از رها کردن بیماران در خیابان ها تا اعمال شدید ترین تبعیضات زن ستیزانه ، راهی به جز نابودی رژیم های دست نشانده و اربابان امپریالیست شان وجود ندارد ، آن هائی که سال هاست افغانستان را به جهنمی برای همه ستمدیدگان تبدیل نموده اند.

مرگ بر امپریالیسم و سگان زنجیرش!
بر قرار باد همبستگی خلق های ایران و افغانستان علیه دشمنان مشترک شان!

چریکهای فدائی خلق ایران
دوم فروردین ۱۳۹۴ - ۲۲ مارس ۲۰۱۵



عمل و حشیانه قتل یک زن به نام "فرخنده" در کابل به بهانه توهین به مقدسات اسلامی، خبر از شرایطی می دهد که لشکر کشی آمریکا به افغانستان و قدرت گیری حکومت های فاسد و دست نشانده ، شکل داده است. این حادثه در روز پنجشنبه ۱۹ مارس ۲۰۱۵ در نزدیکی مسجد شاه دوشمشیره در مرکز کابل روی داده است. در آن روز ، تعدادی مرد ، زنی را که بر اساس گزارشات منابع دولتی افغانستان دچار اختلالات روانی بوده را با ادعای آتش زدن قرآن ، آماج ضرب و شتم وحشیانه خود قرار داده و با پرتاب سنگ او را سنگسار نموده و سپس پیکر این زن ستمدیده را به آتش کشیدند. جالب این جاست که همه این اقدامات جنایتکارانه در مقابل چشم نیروهای انتظامی دولت افغانستان و تحت حمایت آن ها رخ داد. امری که بار دیگر معنای دموکراسی صادراتی امپریالیست ها به افغانستان را در مقابل چشم همگان قرار داد.

امپریالیست ها سال هاست که با ادعای جنگ با اسلام گرایان افراطی و صدور به اصطلاح دموکراسی آمریکایی به افغانستان ،

به زنان دلیر و سنت شکنی که تابوت فرخنده را به دوش می کشیدند!



ستاره شدم

مادر، ببخش بر من ز پیشت بی وداع رفتم
بی روشنایی مشعل این بار تا انتها رفتم
جلادان سراپایم رنگین کردند با خونم
تو می پرستی ای مادر که من آنجا چرا رفتم
در آنجایی که دم و دعایش کذب و ریا بود
تا کنم روشن خرافات را بر ملا، رفتم
ندانستم در آنجا برایم چیده اند دامی
شدم غافل ز تذویر و نیرنگ و ریا رفتم
تعویذگران فریاد کردند دختر سوختاندست قرآن
من در آن "مقبره" بی هیچ پشت و پناه رفتم
دیو و دد، با چنگ و چنگال کردند صورتم پر خون
ندانستم، با پای خویش به دام بلا، رفتم
ز هر سو آماج سنگ، چوب و مش و لگد گشتم
بالا کردم دست طلب به سوی خدا رفتم
نگرفت دستم، خدائی که پرستیدمش قرن ها
به آگاهی رسیدم، ز بند دین رها رفتم
جسم غرقه در خونم میان آتش افکندند
شعله و دود گردیدم به سوی هوا رفتم
"نابود" کردند جسمم، لیک نامم ورد زبانها شد
نگشتم محو، ستاره شدم سوی فضا، رفتم
"رحیمه توخی"

برقرار باد اتحاد همه نیروهای انقلابی و تمامی خلقت های تحت ستم!

اسیر کردند، هر کلامی که کوچکترین اشاره‌ای به آزادی داشته باشد سرکوب کرده و در کل توده‌ها و زحمتکشان را در شرایطی بس ظالمانه نگه داشته‌اند تا چپاولگران و غارتگران داخلی و خارجی آزادانه آن‌ها را استثمار نموده و شیره جانیشان را بکشند و شرایطی ایجاد کنند تا هر امیدی به زندگی و تغییر ناممکن جلوه کند.

این رژیم با همه توحش و سبعتش که همراه با سرکوب بی‌امان هر اعتراض مردمی بود، هرگز از فریبکاری و تهاجم فکری باز نماند. روشنفکران خودفروخته و فرصت طلبان بی‌مایه را به خدمت گرفت تا توده‌ها، گذشته را مردود شمرده و آن را از یاد ببرند. سعی میکنند با تحریف و دروغ، زحمتکشان را قانع سازند که خیال انقلاب را بخود راه ندهند، زیرا این رژیم "اصلاح" پذیر است، تا جنگ طبقاتی فراموش شود. تا همه فراموش کنند که سبب این جنگ طبقاتی، استثمار و آن هم از نوع وحشیانه و بیش‌زمانه آن است، تا توده‌ها را به تحمل یک زندگی پر از رنج و مشقت وا دارند. ولی انزجار عمیق توده‌ها از این مرتجعین که زندگی را بر آن‌ها سخت کرده و هر دم، آن‌ها را بیشتر به ورطه فقر و گرسنگی می‌کشاند به این رژیم فهمانده است که هیچ ماشین سرکوبی نمیتواند حرکت تاریخ را نگه دارد. توده‌ها و زحمتکشان بیاد دارند که چگونه توانستند رژیم شاه را ساقط نمایند و بدین گونه آن‌ها به اوضاع مینگرد. برای توده‌ها مبارزات دوره انقلاب ۵۷، سرمشقی است از آن چه که باید بشود. یعنی سرنوشتی تمامیت رژیم حاکم برای رسیدن به آزادی های دموکراتیک و استقلال ملی و عدالت اجتماعی. آن‌ها هر روز برای آن مبارزه می کنند. واقعیت این است که مبارزات زحمتکشان از عمق شرایط زندگی شان نشأت میگیرد، یک زندگی همراه با ستم اقتصادی که به طور اجتناب ناپذیری همه نوع ستم سیاسی و تحقیر اجتماعی را تولید نموده و موجب مبارزات آن‌ها شده و میشود.

فرانودم ۱۲ فروردین ۵۸ آغاز رسمی تاریخ خونبار رژیم است که با جنایات خود، این تجربه را دوباره به توده‌ها داد که تا سرمایه‌داران حاکم هستند و تا رژیم های حامی آن‌ها بر سر قدرتند، زحمتکشان هرگز به آزادی دست نخواهند یافت.

مرگ بر جمهوری اسلامی با همه جناح هایش!

**عبداله باوی
آوریل ۲۰۱۵**



دوازده فروردین، سالروز تاسیس جمهوری دار و شکنجه!

اقتصادی سابق در جامعه تحت سلطه ایران یعنی نظام سرمایه داری، با جان و دل کوشید. نظامی که دیکتاتوری جزء لاینفک آن بوده و تجربه جمهوری اسلامی نیز این واقعیت را بار دیگر به اثبات رساند.

آخوند خمینی که در پایان فراندوم گفته بود "این جمهوری اسلامی است که احکام متریقی او بر تمام احکامی که در سایر قشرها و سایر مکتب هاست تقدم دارد"، حال با دست باز امکان یافته بود که معنای این تقدم را به همگان نشان دهد. او و مرتجعین پیروانش می دانستند که در زمانی که توده‌ها با جانفشانی و از خودگذشتگی فراوان رژیم شاه را ساقط کرده و هنوز در التهاب تغییرات پایه‌ای بودند، تثبیت دیکتاتوری مستلزم تدارکی طولانی است. به همین دلیل هم در ابتدا سرکوب را منطقه به منطقه پیش بردند و سپس از جنگ با عراق حداکثر استفاده را در این رابطه نمودند. آن گاه در سال ۶۰ با یورش سراسری به سازمان های سیاسی و مبارزات مردمی و نمایش اعدام های وحشیانه، روزانه تلاش کردند فضای رعب و وحشت مورد نیازشان را برقرار کنند. بعد از آن، اعدام های تابستان ۶۷ را براه انداختند، خاوران‌ها ساختند، خلق‌ها را سرکوب کردند، سازمان های سیاسی را نابود کردند و هرچه بیشتر زحمتکشان را به فقر کشانند، قوانینی بس ظالمانه علیه کارگران تصویب کردند، زندان‌ها را پر کردند و میلیون ها انسان را از سرزمین‌شان راندند و بدین ترتیب این رژیم حافظ مناسبات سرمایه این چنین با جنایت بر علیه توده‌ها این تقدم را نشان داد.

این همه جنایت، برای حفظ نظام ظالمانه حاکم بود ولی حفظ آن نیز استبداد مطلق العنان می‌طلبید که رژیم جمهوری اسلامی در برقراری این استبداد از هیچ ظلمی دریغ نکرده و نمیکند، زنان و یا نیمی از جامعه را در چهار دیواری خانه

رژیم جمهوری اسلامی که برخلاف همه تبلیغات گسترده امپریالیست‌ها، نه محصول انقلاب بلکه محصول شکست انقلاب بود، برای مشروعیت بخشیدن به این دستبرد سیاسی به قدرت، رفراندوم ۱۲ فروردین (۱۳۵۸) را به راه انداخت. در این رفراندوم که توسط بقدرت خزیدگان فریبکار برگزار شد، فقط یک سنوال طرح شده بود. از شرکت کنندگان پرسیده می شد که "جمهوری اسلامی، آری یا نه"، و بدین ترتیب سرمداران جمهوری اسلامی با گرفتن حق انتخاب از توده‌ها، دیکتاتوری خونین خود را شروع کردند.

آخوند خمینی، به عنوان یکی از اولین تجربه امپریالیست ها در بقدرت رساندن بنیاد گراهای اسلامی در خاورمیانه، ماه ها قبل از آن، این اطمینان خاطر را به آن‌ها داده بود که منافع آن‌ها، منافع اوست و دفاع از مناسبات سرمایه‌داری و سرمایه‌داران را دفاع از منافع خود می‌دید. و برای این دفاع، حفظ ارتش را متعهد می‌شد. او هم چنین سرکوب کمونیست ها و آزادیخواهان را متعهد شده و برای نشان دادن صداقت خود در این تعهد، تاریخ دشمنی خود را با کمونیسم و کمونیست ها را نشان می داد. به همین دلیل هم توسط امپریالیست ها به عنوان بهترین آلترناتیو انتخاب شده و بدین ترتیب با تبلیغات گسترده بقدرت دست یافت و او نیز با فریبکاری و توسل به رفراندوم، این را تبلیغ کرد که رژیم او توسط توده‌ها پذیرفته شده است و این چنین پس از بدست گرفتن کامل قدرت، همه مرتجعین رنگارنگ را همچون خلخال‌ها، موسوی‌ها، رفسنجانی‌ها، خامنه‌ای‌ها و .. بدور خود جمع کرده و دستان آن‌ها را در ریختن خون انسان‌ترین انسان ها از زن و مرد و جوان و پیر و کودک باز گذاشت. و بدین ترتیب در حفظ روابط سیاسی و

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی ست!

بعد از این زد خورد و خونریزی حزب الهی ها عده ای را دور خود جمع کرده و به راهپیمایی در همان منطقه پرداختند و شعارهایی از قبیل مرگ بر کمونیست، مرگ بر فدایی، مرگ بر منافق را سر دادند. این روز در واقع روز آخر بساط کتاب ما در آن محل بود. چرا که با وحشیگری نیروهای جمهوری اسلامی وسوزاندن کتابها و زخمی شدن رفقا متأسفانه دیگر امکان گذاشتن بساط وجود نداشت. و بار دیگر روشن شد که آنهایی که می گفتند رژیم جدید همچون رژیم سابق رژیمی مستبد و دیکتاتور است محق بودند.

امروز بعد از گذشتن سی چند سال از آن روز ها طبیعا بهتر از دیروز می توان مسا ئل را مورد بررسی قرار داد و بهتر ارزیابی کرد. امروز به باور من تنها جریانی که در مقطع سالهای ۵۷ و ۵۸ موضعی بسیار انقلابی و درست گرفتند و رژیم جمهوری اسلامی را یک رژیم مدافع سرمایه وابسته و دیکتاتوری خواندند چریکهای فدایی خلق ایران بودند که سیر رویدادها درستی نظرات آنها را به خوبی به اثبات رسانده است.

واقعیت این است که سالهای پر التهاب ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ حاوی رویدادهای بسیار گراپهایی در تاریخ کشورمان می باشد. به عنوان مثال مبارزه برای جلوگیری از بستن دانشگاهها، شرکت در میتینگهای سازمانهای انقلابی، پخش اعلامیه، مبارزه بر علیه بستن روزنامه ها، شعار نویسی روی دیوارهای شهر، شرکت در مراسم های اول ماه مه و هزاران هزار رویداد کوچک و بزرگ دیگر که بخشی از مبارزات دمکراتیک و آزادیخواهانه مردم ما بر علیه رژیم آزادی کش جمهوری اسلامی را تشکیل می داد، همه و همه جزئی از خاطرات و حافظه تاریخی نسل مبارز آن سالها را تشکیل می دهد .

به نظر من اگر هر کدام از ما هر چند کوتاه گوشه ای از تجربیات خودمان در آن سالها را روی کاغذ بیاوریم و کشتار و جنایت جمهوری اسلامی را در تاریخ کشورمان و تجربیات ناشی از مبارزات مردم را بیان و ثبت کنیم هم با تحریفات و دروغ پردازی های جمهوری اسلامی مقابله کرده ایم و هم واقعیات آن زمان را که خود شاهدش بودیم را به نسل جوانی انتقال می دهیم که هم اکنون در صحنه مبارزه با این رژیم فعال است به امید اینکه خاطره بالا در این جهت مورد توجه قرار گیرد.

حمید

اسفند ۱۳۹۳

و معنوی پشتیبانی میکردند در مجموع محیطی بسیار آموزنده و سالمی بود و هر جریان سیاسی نسبت به حد حضور خود، دیدگاه های خودش را تبلیغ می کرد.

درست به همین دلیل این بساطها در سطح هر شهر و محله از همان ابتدا به طور سازمانیافته از طرف مزدوران رژیم مورد حمله قرار می گرفتند. کاملا یادم است که بعد از مدتی که از برگزاری بساط ما می گذشت سرو کله توده ایها و اکثریتی ها در آنجا پیدا شد که در همان روز از طرف نیروهای شرکت کننده کمیته ای تشکیل شد و همه با هم بحث کردند که آیا این جریا نات خائن می توانند در کنار نیروهای دیگر بساط کتاب خود را پهن کنند یا نه؟ که تقریبا همه جریانات با قاطعیت مخالف برگزاری بساط کتاب این جریانات خائن در کنار خودشان بودند و سرانجام با اولتیماتوم به این نیروها، توده ایها و اکثریتی های خائن گورشان را گم کردند.

نا گفته نماند که در این مقطع هنوز رژیم یورش سراسری خودش را شروع نکرده بود و صرفا به تنها جمات موضعی می پرداخت اما بعد از شروع جنگ با عراق، رژیم بیشتر و بیشتر در گوشه و کنار هر شهری به تنها جمات خود به این محل ها و به سازمانهای سیاسی افزود . برای مثال یکی از هفته ها که ما بساط کتاب خود را چیده بودیم و من مسئولیت بساط کتاب خودمان را به عهده داشتم تقریبا یک ساعت از برگزاری بساط کتاب میگذشت که مجبور شدم برای مدت بسیار کمی آنجا را ترک کنم به همین دلیل هم مسئولیت میز کتاب را به یکی دیگر از رفقا دادم و هنوز چند دقیقه ای از محل بساط کتاب دور نشده بودم که از دور متوجه حمله ارادل اوپاش حزب الهی به همه بساط ها شدم. چماقداران با خشونت کم نظیر به محل بساط کتاب حمله ور شده تمام کتابها و نشریه ها را جمع اوری کرده و تمام آنها را به آتش کشیدند و اغلب رفقای ما را بطور بسیار وحشیانه به ضرب چوب و چماق و چاقو و پنجه بکس و خلاصه هر چه دستشان رسیده بود مورد ضرب و شتم قرار داده و شدیدازخمی و خونی کردند؛ بطوریکه از فاصله زیادی که من با آنها داشتم سروصورت های خونی رفقای که در آنجا فعال بودند را می شد دید. خلاصه بعد از این حمله وحشیانه بطور پنهانی توانستیم هر کدام از رفقا را به بیمارستانها و یا نزد دکترهای آشنا ببریم در واقع در آن هفته رژیم جمهوری اسلامی تازه بقدرت رسیده ارادل اوپاش خود را از محله های مختلف تهران جمع اوری کرده بود و با چند تا وانت به آنجا آورده بود و این ارادل اوپاش باعث زد و خورد بسیار بسیار شدیدی شدند .



خاطره ای از بساط کتاب در نازی آباد

به دنبال انقلاب سالهای ۵۶ و ۵۷ و قیام بهمن فضای خاصی بر کشور حاکم شده بود. درست است که قیام شکست خورده بود اما دستاوردهای مبارزات مردم هنوز کاملا به وسیله ارتجاع حاکم نابود نشده بود. یکی از این دستاوردها وجود دکه ها و بساط های سازمانهای سیاسی در گوشه و کنار شهر بود. به واقع جدا از جلوی دانشگاه ها، در هر محله ای هم هواداران سازمانهای سیاسی بساط کتاب و نشریه می گذاشتند و خود این بساط ها مرکز تجمع و گفتگوئی می شد برای جوانان و مردم محل که دور آن جمع می شدند و باهم بحث و گفتگو می کردند. از آنجا که من در منطقه نازی آباد زندگی می کردم و هوادار سازمان چریکهای فدایی خلق ایران اقلیت بودم هر هفته به کمک بقیه بچه های هوادار سازمان در محله مان بساط می گذاشتیم. جریاناتی مانند پیکار، رزمندگان، راه کارگر و تعداد دیگری از جریانات سیاسی دیگر هم که در شرایط بعد از قیام بهمن ۵۷ بوجود آمده بودند هم با ما بساط می گذاشتند.

در واقع جو بسیار خوبی در آنجا حاکم بود؛ چرا که محل این بساطها به پاتوقی برای نشر افکار انقلابی و مبارزاتی بویژه در بین نسل جوان تبدیل شده بودند. بحثها ی بسیار بسیار سازنده ای در آنجا انجام می گرفت و مردم با علاقه برای شناختن کمونیستها و افراد انقلابی آنجا می آمدند و آگاهی و صمیمیت رفقا را در عمل تجربه می کردند. بعضی از مردم ضمن گوش دادن به بحثها سئوال میکردند و در حد خودشان در بحثها شرکت می کردند. واز این بساط های کتاب، نشریه یا نوار میخريدند و با جریانات سیاسی آشنا می شدند و ارتباط می گرفتند . بعضی از رهگذر ها می ایستادند و کنجکاوانه به کتابها نگاه میکردند و سئوال می کردند. بسیاری از مردم بعد از تجربه محیطی سالم و مفید، این پاتوق ها را از لحاظ مالی

نابود باد جمهوری اسلامی! پیروز باد انقلاب! زنده باد سوسیالیزم!

تقویت توان نظامی و اطلاعاتی ژاپن توسط دولت

استرالیا



آمریکا برای تقویت پایگاه هایش در آسیا انجام شده است. و نقش "آ.اس.آی.اس" در تعلیم جاسوسهای ژاپنی نشان دهنده این واقعیت است که منافع دولت استرالیا تا حد زیادی با طرح های جنگی امپریالیسم آمریکا درهم تنیده است. هرچند که مسلماً جاسوس های ژاپن تنها از همکیشان استرالیایی خود کمک نمی گیرند بلکه از امکانات آموزشی سی.آی.ا و دیگر دستگاه های جاسوسی کشورهای امپریالیستی نیز بهره مند شده و می شوند.

سازمان جاسوسی مخوف ژاپن و پلیس مخفی این کشور پس از جنگ جهانی دوم و اشغال این کشور توسط آمریکا، منحل شدند. اما همکاری های اطلاعاتی و جاسوسی دولت ژاپن با سازمان جاسوسی آمریکا در چهارچوب چندین سازمان و دستگاه دولتی (مانند: دفتر تحقیقات اطلاعاتی دولت، وزارت امور خارجه، مرکز اطلاعات سازمان دفاع، اداره پلیس ملی، سازمان جاسوسی و امنیت ملی) ادامه پیدا کرد. همچنین در طول دو دهه گذشته سیاست جدیدی مبنی بر ضرورت تأسیس یک سازمان جاسوسی واحد و متمرکز در ژاپن، مطرح شده است. تشکیل سازمان جاسوسی جدید، وابستگی دولت ژاپن به دستگاه

در روز شنبه ۲۱ مارچ، سایت (news.com.au) با درج مقاله ای فاش ساخت که سازمان جاسوسی استرالیا (آ.اس.آی.اس- ASIS) در تعلیم مأمورین سازمان جاسوسی جدیدالتأسیس ژاپن (شبهه به سی.آی.ا آمریکا، و ام.آی.۶ انگلیس) نقش مهمی داشته است. در این مقاله آمده است که از سال ۲۰۰۸ حداقل ۲۰ نفر از اعضای "کمیته امنیت ملی" ژاپن به استرالیا سفر کرده و در سطح بسیار بالایی تعلیم و آموزش جاسوسی (منجمله آموزش های مخصوص نیروهای ویژه هوایی) دیده اند. همچنین در مقاله مزبور گفته شده که در سال گذشته در ملاقات هایی میان مقامات دولتی ژاپن و استرالیا موافقت هایی در رابطه با چهارچوب همکاری های دو دولت در زمینه های تکنولوژی و تجهیزات و علوم نظامی حاصل شد و قراردادی چند میلیارد دلاری نیز برای خرید زیردریایی ژاپنی "سوریو- Soryu" توسط ارتش استرالیا (که فعلاً یک ناوگان زیردریایی قدیمی دارد) بسته شد.

بر اساس این گزارش تقویت دستگاه مرکزی جاسوسی ژاپن بخشی از تلاشهای امپریالیستی برای احیای میلیتاریسم ژاپن بوده که به تشویق آمریکا و به عنوان بخشی از تدارکات امپریالیستی

جاسوسی آمریکا و دیگر کشورها که در دوران جنگ سرد بوجود آمد را کاهش خواهد داد. دولت ژاپن در فوریه ۲۰۱۵ با استفاده از موقعیتی که با کشته شدن دو نفر از شهروندان این کشور توسط داعش نصیب شد، با به راه انداختن تبلیغات پر دامنه ای اعلام کرد که هر چه سریعتر به تأسیس سازمان اطلاعاتی (برون مرزی) جدیدی خواهد پرداخت. اما میلیتاریزه شدن ژاپن تنها محدود به تشکیل سازمان جاسوسی برون مرزی و شروع تربیت جاسوس از چندین سال گذشته تاکنون نبوده، بلکه دولت این کشور سیاست میلیتاریزم را در همه زمینه ها عملاً دارد عمیقاً پیش می برد. به عنوان مثال در دولت جدید ژاپن، بودجه نظامی افزایش بسیاری داشته، یک کمیته امنیت ملی تأسیس شده که کارش سازمان دادن روابط بین الملل و جنگ بوده، تغییراتی در قانون اساسی کشور داده شده تا دولت ژاپن را قادر سازد در جنگ های ضد مردمی و امپریالیستی با آمریکا همکاری کند. این تلاشهای طبقه حاکم در حالی ست که تأسیس سازمان جاسوسی جدید در میان مردم آگاه ژاپن با مخالفت های شدیدی روبرو شده است. مردم ژاپن، به خصوص طبقه کارگر آگاه این کشور به یاد دارند که چگونه در دهه ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ سازمان اطلاعاتی ارتش، نقش عمده ای در جنگ های استعماری و اشغال کره و چین و دیگر کشورها و سرکوب مخالفت های داخلی با آن جنگها داشت. مخالفت مردم ژاپن تا حدی است که بنگاه ایده پراکنی آمریکایی "استرتفور" در گزارشی اعلام کرده است که "احساسات دیرپای ضدجنگ" مانع اصلی ایجاد یک سازمان جاسوسی جدید در ژاپن می باشد و "حافظه تاریخی جنگ جهانی دوم هنوز خیلی عمیق است و از نظر مردم ژاپن، سازمان جاسوسی و جنگ رابطه مستقیم با هم دارند".

خبر همکاری های ژاپن با دیگر کشورهای امپریالیستی در زمینه های جنگی و جاسوسی، از این جهت اهمیت دارد که نشان دهنده تدارکی وسیع و دراز مدت برای تشدید جنگ های امپریالیستی ای می دهد که ضررها و بدبختی هایش نصیب طبقه کارگر و زحمتکشان ژاپن و کشورهای درگیر خواهد شد. هدف اصلی طبقه سرمایه دار حاکم بر ژاپن از تشکیل سازمان جاسوسی مورد بحث، اساساً ایجاد ابزارهای ضروری و لازم در جهت پیشبرد اهداف تجاوزگرانه و دنبال کردن منافع اقتصادی و استراتژیک خود و هم کیشان بین المللی شان در دیگر مناطق می باشد. و نشان می دهد که چگونه در همه جا امپریالیستها برای غلبه بر بحرانهای ذاتی سیستم به میلیتاریسم و آتش افروزی روی آورده اند.

مریم

از سایت
اشرف دهقانی
بر روی شبکه جهانی
اینترنت دیدن نغایید!

آدرس سایت:
www.ashrafdehghani.com

ها کتابخانه را اداره می کردیم. یک هفته گذشت روز شنبه هفته بعد وقتی وارد کتابخانه شدیم دیدیم نه قاب عکس هست و نه کتابها. کتابخانه را جمع کرده بودند.

با مشورت و همفکری معلم خوبان من به نمایندگی از بچه ها به دفتر مدرسه به نزد مدیر رفته و پرسیدم چرا کتابهای ما را جمع و قاب عکس را برده اند. مدیر که همسر رئیس آموزش و پرورش بود- که البته آن زمان ما اداره فرهنگ می گفتیم - در جواب من گفت تو بچه یی و نمی دانی این کتابها برای شما زیان آور است و باید جمع آوری می کردیم. من قانع نشده و اصرار نمودم که کتابهایمان و قاب عکس را می خواهیم چون با پول خودمان تهیه کرده ایم. وقتی دید من قانع نمی شوم گفت برو واگر فردا بدون مادر یا پدرت به مدرسه آمدی تو را سر کلاس راه نمی دهیم. من دیگر چیزی نگفتم به کلاس برگشتم به بچه ها گفتم خانم مدیر نمی خواهد کتابها و قاب عکس را بر گرداند. معلمان از ما خواست که فعلا هیچی نگوییم تا ببینیم در آینده چه می شود. که البته اتفاق خاصی نیفتاد. اما من فردای آن روز با مادرم به مدرسه رفتم. مدیر ابتدا من را در بیرون دفتر مدرسه نگه داشته و با مادرم حرف زد سپس مرا صدا زد و گفت به مادرت گفته ام اگر یک بار دیگر اسم کتاب و یا آن قاب عکس را بیاوری تو را از مدرسه بیرون می کنیم و برای خانواده ات هم بد می شود. بعد هم بمن گفت برو سر کلاس بنشین.

آن روز وقتی از مدرسه به خانه برگشتم با گرمی خاصی از طرف خانواده روبرو شده و فقط به من گفته شد این جور مواقع باید خیلی دقت کرد. این اتفاق مربوط به سال ۵۲ بود اما فاصله سال ۵۲ تا ۵۷ خیلی زود گذشت. و مردم دست به انقلاب زدند و رژیم شاه را سرنگون نمودند.

بعد از قیام پر شکوه مردم میهنمان علیه رژیم ستم شاهی در سال ۵۷ و در شرایطی که در کلاس سوم دبیرستان بودم، انشایی با این مضمون نوشتم "تصویری که قابش قلب میلیونها انسان شد". و در این انشاء تا حدی این داستان را توضیح داده بودم. در آن فضای پر شور و شوق انقلابی این انشاء با استقبال پر شور دانش آموزان انقلابی و سرمست از پیروزی روبرو شد. واقعیت این بود که یکی از دستاوردهای قیام در آن زمان وزیدن نسیم آزادی در شهر ما بود که متأسفانه چندان دوامی نیاورد و چیزی نگذشته بود که دانش آموزان انقلابی همچون بقیه مردم خودشان را با گله پاسداران مواجه دیدند که با شعار حزب فقط حزب الله شروع به باز پس گیری و پابمال کردن همه دستاوردهای آن قیام پر شکوه نموده و مردم را هر چه بیشتر به صلابه کشیدند.

فروردین ۱۳۹۴
راضیه اختری

تصویری که قابش، قلب میلیونها انسان شد!



هم بعد از آن روز بود که معلم خویم را هر چه بهتر شناختم و احترامش پیشم دو چندان شد. بعد از این واقعه معلم مان از بچه ها پرسید که آیا دوست دارند به جای نوشتن انشاء در این کلاس کتاب بخوانیم همه بچه ها پذیرفتند و زنگ انشاءهای بعدی ما تبدیل به کتابخوانی شد. به ابتکار معلم مان تمام داستانهای ارزشمند معلم و دوست بچه ها رفیق صمد بهرنگی در کلاس خوانده شد. بعدا معلم تصمیم گرفت که در مدرسه جایی را پیدا کنیم تا کتابخانه کوچکی در آنجا درست شود و کتابهایی را که برای خواندن انتخاب می کنیم در آن جا قرار دهیم تا کلاس های دیگر و دانش آموزان شیفت دیگر هم بتوانند از آن کتابها استفاده نمایند. آخرمدرسه ما آن زمان دو شیفتی بود و دانش آموزان شیفت صبح با دانش آموزان شیفت عصر فرق داشتند.

ساختمان مدرسه ما قدیمی و کلاس ها در یک ردیف قرار داشتند و چیدمان کلاسهای مدرسه به صورت ال انگلیسی (L) بود. در وسط کلاس ها یک راه پله بود که از آن به پشت بام می رفتند. اما راه پله را بسته بودند و آنجا حالت یک اتاقک دو در سه متر را بخود گرفته بود. ما با همفکری معلم آنجا را برای جا دادن کتابها انتخاب کردیم و اسمش را هم کتابخانه گذاشتیم.

روزی معلم خویم پرسید بچه ها آیا کسی را می شناسید که بتواند نقاشی خوب بکشد پرسیدم چرا؟ گفت این عکس را برای توی کتابخانه نقاشی کنید؛ عکس رفیق صمد بهرنگی را نشان داد. عکس را گرفته و به یک نقاش دادیم وبعد از یک هفته عکس نقاشی شده رفیق صمد آماده شد. برای قابش از هر یک از بچه ها ۲ ریال جمع کردیم که جمعا شد ۴۴ ریال. سه تومان از پول را به یک نجار که در نزدیکی مدرسه بود دادیم تا یک قاب برای عکس همراه با شیشه برایمان درست کند. قاب را با چه شور و شوقی به دیوار کتابخانه نصب نمودیم در زنگ تفریح همه اش در کتابخانه بودیم. ما کلاس پنجمی

در سال تحصیلی ۵۲-۵۱ دانش آموز کلاس پنجم ابتدایی بودم. دانش آموزی که به گفته معلمش درس خوان و منضبط بود. فراموش نکرده ام که خانم معلم موضوع انشاء برای هفته بعد را به انتخاب خودمان گذاشت.

من هم بدون اینکه با کسی مشورت کنم به جای نوشتن انشاء تصمیم گرفتم که داستان کوتاه "قصه عینکم" از کتاب داستان "شلواریهای وصله دار" رسول پرویزی که قبلا خوانده و خوشم آمده بود را به جای انشاء در کلاس بخوانم. قبل از اینکه بگویم که این ابتکار به کجا انجامید ضروری می بینم که توضیح دهم که من عدالت خواهی و کمک به هموعان را در کودکی از مادر و پدر عزیزم آموختم. و در ابتدا بدون اینکه مفهوم واقعی عدالت را بدانم فکر می کردم این یک وظیفه ایست که ما در مقابل همدیگر داریم. مثل احترام گذاشتن به بزرگان که جزء فرهنگ ماحسوب می شد و موظف به انجامش بودیم. این عدالت خواهی با توجه به جو سیاسی خانه ما بدون اینکه خودم متوجه باشم احساس ها و گرایشاتی را در من شکل داده بود. به همین دلیل هم این داستان مشخص را به جای انشاء انتخاب کرده بودم تا در کلاس انشاء برای بقیه شاگردان بخوانم.

در کلاس انشاء وقتی که نوبت خواندن انشاء من شد بلند شدم و داستانی که از قبل انتخاب کرده بودم را برای همکلاسی هایم خواندم. بچه ها همه خوششان آمد. خوب به خاطر می آورم که زمان خواندن داستان مزبور یکی دوتا از بچه ها در کلاس مشغول شیطنت و خنده بودند که معلم از من خواست به خواندن ادامه ندهم و از آنها پرسید به چی می خندند؟ که البته آنها پاسخی نداشتند و چیزی نگفتند. در اینجا من به جای آنها جواب دادم و گفتم که "حتما به شلواریهای وصله دار می خندند".

این ابتکار و این جمله باعث شد تا معلم مان هر چه بیشتر به من نزدیک شود و من

بتوان دلیل همگونی ها و دلیل شادمانی این حزب را درک نمود.

حزب توده یکی از منسجم ترین سازمان ها در نظر و عمل است. انسجام در انحطاط، انسجام در تعقیب اهداف غیر پرولتری در لباس پرولتری. سیاست حزب منطبق با مشی حزب و مشی حزب منطبق با گرایشات عملی آن و گرایشات عملی آن منطبق با منافع طبقاتی حزب است. به حق باید گفت که حزب توده هیچ گاه خط حرکت خود را رها ننموده و هر گام که بر می دارد، دقیقاً همان اهداف، همان سیاست ها و همان منافع را دنبال می کند. اگر امروز حزب توده در کسوت مبلغین "ولایت فقیه" در آمده، اگر به قانون اساسی رأی "آری" می دهد و هیزم کش جریان ارتجاعی حاکم گردیده است، در واقع ادامه همان سیاستی است که رفرم مجد رضا شاهی را تأیید کرد، حرکت ۱۵ خرداد را ارتجاعی نامید و مردم قهرمان تبریز را در جریان حرکت انقلابی شان در سال ۵۶، اوباش و جاقو کش خواند.

ما همواره بر این نکته پای فشرده ایم که حرکات حزب توده هیچ گاه ناشی از خطای تئوریک آنان نبوده است و تمامی کنش و واکنش های حزب توده، دقیقاً بیانگر گرایشات عملی این حزب است. اگر بپذیریم که شرایط پیدایش یک پدیده، رشد بعدی آن را مشروط می کند، بسیاری از نکات در باره حزب توده آشکار می شود. حزب توده حاصل یک جوشش درونی توده ای نبود. حزب توده در کنف حمایت ارتش سرخ به وجود آمد و رشد خود را نه در بطن جنبش توده ها بلکه با تغذیه از سیاست های خارجی شوری آغاز کرد. سازمان های انقلابی همواره کوشش می کنند تا حامی منافع خلق و در رأس آن پرولتاریا باشند؛ حزب توده همواره کوشش کرده است تا حافظ منافع شوری باشد. یک سازمان انقلابی همواره کوشش می کند تا در جریان مبارزه طبقاتی و با پیوند و تکیه بر نیروی توده ای رشد خود را تضمین نماید؛ حزب توده همواره کوشیده است تا از طریق زد و بند با طبقه حاکمه، بقای خود را تضمین نماید و برای این حزب مهم نیست که چه نیروئی بر اریکه قدرت تکیه زده است، این مهم است که حاکمیت تا چه حد حاضر به زد و بند سیاسی با او و دارای چه نقشی در رابطه با سیاست جهانی است.

...تزرهای مشعشعی از قبیل "نبرد با دیکتاتوری فردی شاه و تشکیل جبهه واحد ضد دیکتاتوری" را عرضه نمودند. آنها با تبلیغ و ترویج این تزها، از طرفی سمیت مبارزه خلق را از سوی امپریالیسم صرفاً به سوی دیکتاتوری شاه می کشاندند تا بتوانند از طرف دیگر با "دعوت جناح های

می داد، چنین نوشت: "شماره های ۲ و ۳ نشریه "بهم" که به نام چریکهای فدائی خلق منتشر می شود، دو مقاله که در آن ها به طور جامع موضع گیری های یکی از جناح چریکهای فدائی خلق تا پائیز سال ۵۲ بازتاب یافته، به چاپ رسیده است. ما از آن نظر این مقالات را نظری یکی از جناح های چریکهای فدائی خلق می دانیم که محتوای آن ها با آنچه که در نشریه "نبرد خلق" که به عنوان ارگان سازمان چریکهای فدائی خلق منتشر می شود، تفاوت محسوس دارد. در حالی که در مقالات منتشره در "بهم" ۱۹ سعی می شود از موضع مارکسیستی-لنینیستی خط اساسی اقدامات چریکی مورد دفاع و آنارشیزم به عنوان یک جریان ضد مارکسیستی و ضد انقلابی مورد حمله قرار گیرد و از گرایش های چپ روانه در داخل جنبش چریکی به عنوان خطر جدی برای تمام جنبش چریکی یادآوری شود." (باز هم گفتگوئی با چریکهای فدائی خلق- دنیا، شماره ۳- خرداد ۱۳۵۴).

ولی اکنون که می خواهد وارد معامله ای سیاسی با غاصبین نام سازمان ما شود، "بهمی" ها را مورد تهاجم قرار داده است. حزب توده سپس این بازی را با منشعبین از سازمان چریکهای فدائی خلق ایران دنبال نمود، که آنچنان مفتضح شد. و اکنون نیز که سیاست های مشابه خود را در سیاست های کسانی می بیند که بیهوده به خود نام فدائی داده اند، از شادمانی در پوست نمی گنجد، چرا که این بار می خواهد از حیثیت تمامی تاریخ سازمان ما، تمامی قهرمانی ها، رزمندگی ها، صداقت ها، یعنی از خون همان " جوانان ماجراجوی جدا از توده" در جهت اهداف کثیف و ضد خلقی خود بهره جوید. پس به این " توده ای های جوان" ندا می دهد: گرچه دیر آمدید، اما خوش آمدید. واقعاً چه چیزی اتفاق افتاده است که حزب توده را چنین شادمان کرده است؟

برای فهم این نکته باید به کنه سیاست های حزب توده پی برد و آن را درک کرد تا

اشرف دهقانی

"چریکهای فدائی خلق و بختک حزب توده خائن"

(قسمت سیزدهم)

خوانندگان گرامی!

بدنبال چاپ کتاب "چریکهای فدائی خلق و بختک حزب توده خائن"، نوشته رفیق اشرف دهقانی و درخواستهای متعدد علاقه مندان برای دریافت آن، "پیام فدایی" مبادرت به انتشار تدریجی متن این کتاب کرده است. در این کتاب مسایل متعددی مورد بحث و توضیح قرار گرفته اند که هر یک به لحاظ تاریخی از اهمیت ویژه ای برخوردار می باشند. اما مسئله اصلی در میان همه مسایل مطرح شده به واقع توضیح و تشریح پروسه هائی است که زمینه های تشکیل چریکهای فدائی خلق را ایجاد نمودند. بنابراین کتاب "چریکهای فدائی خلق و بختک حزب توده خائن" به طور برجسته چگونگی شکل گیری چریکهای فدائی خلق و مبارزاتی که در بطن رویداد های تاریخی معینی منجر به برپائی این سازمان و تحولی نوین در تاریخ مبارزاتی مردم ایران گشت را برای خواننده آشکار می سازد. به این اعتبار این کتاب یک سند تاریخی برای علاقه مندان و بویژه نسل جوانی ست که خواهان آموختن تاریخ واقعی مملکت خویش می باشند. آنچه در مقابل شماست، بخش سیزدهم این کتاب می باشد که به ضمایم و افزوده ها اختصاص دارد. لازم به ذکر است که فایل صوتی این کتاب ارزشمند تاریخی در آدرس زیر قابل دسترسی می باشد:

<http://www.siahkal.com>

ضمیمه ها:

گوشه ای از برخورد چریکهای فدائی خلق به حزب توده و "فدائیان خلق" در سال ۱۳۵۸

"... اکنون رهبران حزب توده که گویا زمینه را مساعد دیده اند، موطن خود یعنی کشورهای "برادر" را رها کرده و به ایران آمده اند و به سرعت به جمع آوری نیروهای "قدیمی" مشغولند. به دنبال همه "توده ای" هائی که مدت ها بود زندگی سیاسی را، حداقل در وجه "خلق" به کناری گذاشته بودند، رفته اند. مقاطعه کاران، تاجران، بوروکراتها، هنرمندانی که سال ها مبلغ یاس بودند، و اخوردگان سیاسی و ... اکنون "بدنه" حزب را می سازند. ولی آیا هیچ یک از اینان قادرند که ذره ای به حیثیت به حق برباد رفته حزب چیزی بیافزایند؟ پس لازم است تا نیروهای دیگری را یافت، شاید که به کمک آنان بتوانند ذره ای بر ورشکستگی سیاسی خود فائق آیند. حزب توده دیر زمانی است که در این راه کوشش می کند و هر کجا که در درون سازمانی یا گروهی سیاست های مشابه خود دید، فی الفور کوشید تا از آن سود ببرد. فی المثل در زمانی که سازمان ما، تمامی امیدهای این حزب را به یاس تبدیل کرده بود، حزب توده در باره یک محفل خارج از کشور که ظاهراً ادعای اعتقاد به مبارزه مسلحانه را می نمود اما گرایشاتی انحرافی از خود نشان

انحصارات بزرگ حرکت می‌نماید که انحصارات بزرگ فریب اش داده اند) رجوع شود به ضمیمه کار- شماره (۲۵).

یعنی در تحلیل "طبقاتی" و کاملاً "مارکسیستی" آن‌ها، یک نیروی ضد امپریالیست، به جای آن که در جهت منافع طبقاتی خویش حرکت کند، به علت "ساده لوحی"، گول انحصارات امپریالیستی را خورده و با تمام قوا به امپریالیسم خدمت می‌کند. با این حال از نظر آن‌ها عمل ملاک حقیقت نیست، بلکه نیروئی که جهت حاکمیت را تعیین می‌کند و در رأس هرم قدرت نشسته است؛ نیروئی که برای تدارک قتل عام خلق کرد، از آمریکا قطعات یدکی اسلحه خریداری نمود و برای سرکوب مبارزات عادلانه خلق کرد فتوای جهاد داد؛ نیروئی که تمام وسایل ارتباط جمعی را به طور سیستماتیک علیه خلق کرد به کار گرفت، فقط به دلیل "ساده لوحی" و "فریب" از انحصارات بزرگ به چنین اعمالی دست زده است!! بنابراین همان‌چنان ضد امپریالیست می‌باشد....

بررسی یک حرکت دیگر اینان نیز که جوهری "توده ای" دارد، قابل توجه است. حزب توده همواره به دلیل ضعف در مقابله با سازمان‌های مخالف خود، کوشش می‌نماید تا حاکمیت را به طرف آنان کیش دهد تا بدین ترتیب از یک سو نیروهای مخالف خود را تضعیف کند و از سوی دیگر، خوش رقصی خود را به معرض نمایش بگذارد. در این باره می‌توان مثال‌های متعددی آورد و منجمله آخرین حرکت آنان در باره این که ادعا کرده اند که سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان در گرفتن رادیو و تلویزیون تبریز دست داشته و یکی از افراد آن را با پاسپورت فرانسوی دستگیر کرده اند. ما تا کنون از سوی "فدائیان خلق" چنین شیوه برخوردی را ندیده بودیم. اما "مبارک است"، اینان نیز این شیوه برخورد را در پیش گرفته‌اند. مقاله "اکونومیسم و آنارشیزم در حرف با هم دشمن اند، ولی در عمل دست‌هم‌دیگر را می‌فشارند" در نشریه "کار" شماره ۳۷، دقیقاً چنین روش "توده ای" را در پیش گرفته است.

با توجه به تمامی آنچه که اتفاق افتاده و می‌رود که اتفاق بیافتد، شادمانی حزب توده بی دلیل نیست. حزب توده خوب می‌بیند که چه کسانی چهره زرد خود را در پشت پرچم سرخ سازمان ما پنهان کرده اند...

آنها هر روز نغمه جدیدی در توجیه حاکمیت ارتجاعی سر می‌دهند و حکام کنونی را با وجود آن همه جنایت، ترور و سرکوب کارگران، دهقانان و خلق‌ها و آنتی کمونیسم لجام گسیخته شان، ضد امپریالیست و مترقی و قابل دفاع می‌خوانند.

در صفحه ۱۲

از انتشارات چریکهای فدائی خلق ایران

۲۸ آذر ۱۳۵۸ www.siahkal.com



**کسانی که مورد خطاب
کمیته مرکزی خائن حزب توده
قرار گرفته‌اند،
چریکهای فدائی خلق
نیستند!**

درونی خود، مطلبی مبهم در مورد دولت و جناح بندی‌های آن ابراز می‌کنند و فایده ای که از این کار می‌برند، ایجاد دامنه و امکان لازم برای نوسان است که احتمالاً "فدائیان خلق" به آن انعطاف در تاکتیک خواهند گفت..... اکنون "فدائیان خلق" نیز درست به شیوه "توده ای" ها شروع به تشخیص تضادهای درونی حاکمیت جدید و جناح بندی‌های آن نموده اند. آن‌ها به جدی به کار در باره جناح‌های هیأت حاکمه تأکید دارند و به قدری برای تعیین مرز بین "بورژوازی لیبرال" و "قشربون مرتجع" و تعیین "درگیری درونی هیأت حاکمه بر محور سه سیاست" تلاش می‌نمایند که پاک فراموش کرده‌اند که بگویند بالاخره به دست آخر، چرخ‌های اقتصاد مملکت به عنوان یک سیستم در جهت منافع کدام طبقه به گردش در می‌آید و آیا قدرت سیاسی، اقتصاد وابسته به امپریالیسم ایران را تقویت می‌کند یا در مقابل چنین گردشی ایستادگی می‌نماید. یعنی آن که بالاخره قدرت سیاسی در دست چه طبقه یا قشری است؟... اما این قشربون دارای چه پایگاه طبقاتی هستند که ضد امپریالیست اند؟ به نظر "فدائیان خلق": "پایگاه طبقاتی آن‌ها خرده‌بورژوازی واپس‌گرانی که هنوز از اشکال تولیدی دوران طلوع سرمایه‌داری کنده نشده است"، می‌باشد. ولی کار این تحلیل در یک جا سخت می‌لنگد. اگر این خرده بورژوازی ضد امپریالیست است و "روحانیت تنها بر اساس تأثیرات متقابل حرکات ضد امپریالیستی خرده بورژوازی" به "حرکات و تبلیغات ضد امپریالیستی" دست می‌زند، پس چگونه خلق‌های ایران و منجمله خلق کرد را سرکوب می‌کند؟ منافع یک نیروی ضد امپریالیست چگونه در سرکوبی خلق تأمین می‌شود؟

"فدائیان خلق" به این پرسش جواب می‌دهند که: روحانیت ضد امپریالیست، از آن رو "فرمان سرکوب توده‌ها" را داده و به "نجات سیستم" می‌پردازد، از آن رو در جهت احیای ارکان‌های سرمایه‌داری از جمله ارکان‌های سرکوب در جهت منافع

دور اندیش هیأت حاکمه" و همکاری و وحدت با آن‌ها، از این نمذ برای خود کلاهی بدوزند و به اتفاق سرمایه داران کمپرادور- بوروکرات، دوشادوش و "رفیقانه" راه رشد غیر سرمایه داری را طی کنند!!

اکنون در حاکمیت دگرگونی هائی صورت گرفته است و کسانی دیگر بر تخت نشسته‌اند. برنامه حزب توده نیز مشخص است. زد و بند با حاکمیت و امکان رشد از این طریق. دگرگونی در حاکمیت، دگرگونی‌های ظاهری و عجیب و غریب را در حزب توده به دنبال می‌آورد. "سوسیالیسم توده ای" بر مذهب منطبق می‌گردد و رهبران حزب توده خود یک پا آخوند می‌شوند. حاکمیت به سرکوب نهادهای دموکراتیک می‌پردازد، حزب توده تبلیغ علیه نهادهای دموکراتیک را آغاز می‌کند. چرا می‌گوئیم تبلیغ؟ چون توان عملی ندارد. هیأت حاکمه مطبوعات مترقی را مورد ناروا ترین تهمت‌ها قرار می‌دهد، حزب توده نیز به تبلیغ بر علیه مطبوعات بر می‌خیزد تا بتواند روزنامه نامردمی "مردم" را در کنار روزنامه جمهوری اسلامی انتشار دهد. حاکمیت بازی انتخاب کذائی مجلس "خبرگان" را به راه می‌اندازد، حزب توده در آن شرکت می‌کند و آیت الله خلخالی را نیز جزو کاندیداهای خود معرفی می‌کند. حاکمیت مدعی می‌شود که یورش به کردستان به دلیل نفوذ عوامل صهیونیسم و امپریالیسم در میان خلق کرد است، حزب توده نیز با صدور اعلامیه هائی که در آن کلمه صهیونیسم صد‌ها بار غلیظ تر از امپریالیسم ادا شده، چنین برجستگی را تأیید می‌کند تا بتواند در مذاکرات خلق کرد شرکت کند. حاکمیت ناگهان "ضد امپریالیست" می‌شود و در گرماگرم آن قانون اساسی را تصویب می‌کند، حزب توده نیز با کمال افتخار به سند قتل عام انقلابیون و خلقهای ایران رای "آری" می‌دهد....

اکنون چه شده است که حزب توده شادمانه به استقبال کسانی که از فرصت استفاده کرده و از نام سازمان ما درجهت مشی ضد انقلابی خود بهره می‌گیرند، رفته و به آنها "خوش آمد" می‌گوید؟... اکنون حدود ۱۰ ماه است که حکام جدید بر سر کار آمده‌اند، اما "فدائیان خلق" تا کنون هیچ گونه تحلیلی از ماهیت طبقاتی دولت به دست نداده اند و هرگز یک موضع گیری صریح و روشن در مورد آن ننموده اند. اگر بپذیریم که برای مبارزه طبقاتی، تشخیص ماهیت طبقاتی دولت امری اساسی است، در این میان باید از خود بیرسمیم که: این "فدائیان خلق" چگونه و بر طبق چه برنامه ای مبارزه می‌کنند؟ حقیقت آن است که "برنامه مبارزاتی" آن‌ها را سنجش شرایط روز تعیین می‌کند. آن‌ها در هر شرایط، بسته به تمایلات

گرامی باد اول ماه مه روز جهانی کارگر!



کارگران مبارز!

روزم ضد کارگری جمهوری اسلامی، سال هاست که حق شما در برگزاری آزادانه روز جهانی کارگر را با قلدری و زورگویی در زیر چکمه های نیروهای سرکوب خود پایمال نموده و این سرکوبگری را به حساب قدرت خود جار می زند. اما این نمایش زورگویی، درست انعکاس ضعف و زبونی این رژیم در مقابل تجمع و اتحاد کارگران می باشد. جمهوری اسلامی می ترسد با آزاد گذاشتن برگزاری روز جهانی کارگر، متینگ ها و تجمعات کارگری به شورش علیه وضع فلاکت بار کنونی منجر شود. آن هم در شرایطی که به قول کارگران کارخانه پلی اکریل اصفهان: "در آمد کارگران برای زنده ماندن کفایت نمیکند". تجربه نشان داده، تا زمانی که رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی بر سر کار باشد، شرایط کار و معیشت کارگران هر روز سخت تر شده و در آمد آن ها حتی امکان تأمین یک زندگی بخور و نمیر را هم نخواهد داد. به همین دلیل هم باید کوشید تا سلطه جمهوری اسلامی که بدون نابودی آن، کارگران به رهائی نخواهند رسید را آماج اصلی مبارزات کارگری قرار داد.

سرنگون باد رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی!

پیروز باد انقلاب! زنده باد کمونیسم!
چریکهای فدائی خلق ایران
۲۵ فروردین ۱۳۹۴

www.SIAHKAL.com

درگذشت مادر آل آقا



رفیق نسترن آل آقا



مادر آل آقا



رفیق کدکن آل آقا

با کمال تأسف مطلع شدیم که مادر آل آقا، مادر مبارز چریک های فدائی خلق، رفقا نسترن و لادن آل آقا، روز شنبه ۱۵ فروردین ماه (۴ آوریل ۲۰۱۵) در تهران در گذشته است. مادر آل آقا از جمله مادرانی بود که در زمان شاه در چهارچوب خانواده های شهدا و زندانیان فدائی به دفاع از اهداف و آرمان های فرزندان شان پرداخته و در این راه لحظه ای از تلاش باز نمی ایستادند. او مادر رفقا نسترن و لادن آل آقا، از پاک باخته ترین زنان فدائی می باشد که هر دو به فاصله کوتاهی از هم در یورش نیروهای سرکوب شاه به سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در سال ۵۵ در درگیری با مزدوران ساواک رژیم شاه جان باختند. رفقا نسترن و لادن آل آقا، کمونیست هایی بودند که نام شان زینت بخش صفحه ای درخشان از تاریخ مبارزاتی کارگران و خلق های محروم ایران است. درگذشت این مادر مبارز را به همه بازماندگان آن عزیز و تمامی خانواده های شهدا تسلیت می گوئیم. یادش گرامی باد!

چریکهای فدائی خلق ایران

۱۸ فروردین ۱۳۹۴ - ۷ آوریل ۲۰۱۵



"پیام فدایی" را بخوانید
و چریکهای فدایی خلق
ایران را در پخش هر چه
گسترده تر مواضع انقلابی
این نشریه کمونیستی
یاری دهید!

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.siahkal.com>

از صفحه رفیق اشرف دهقانی

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!